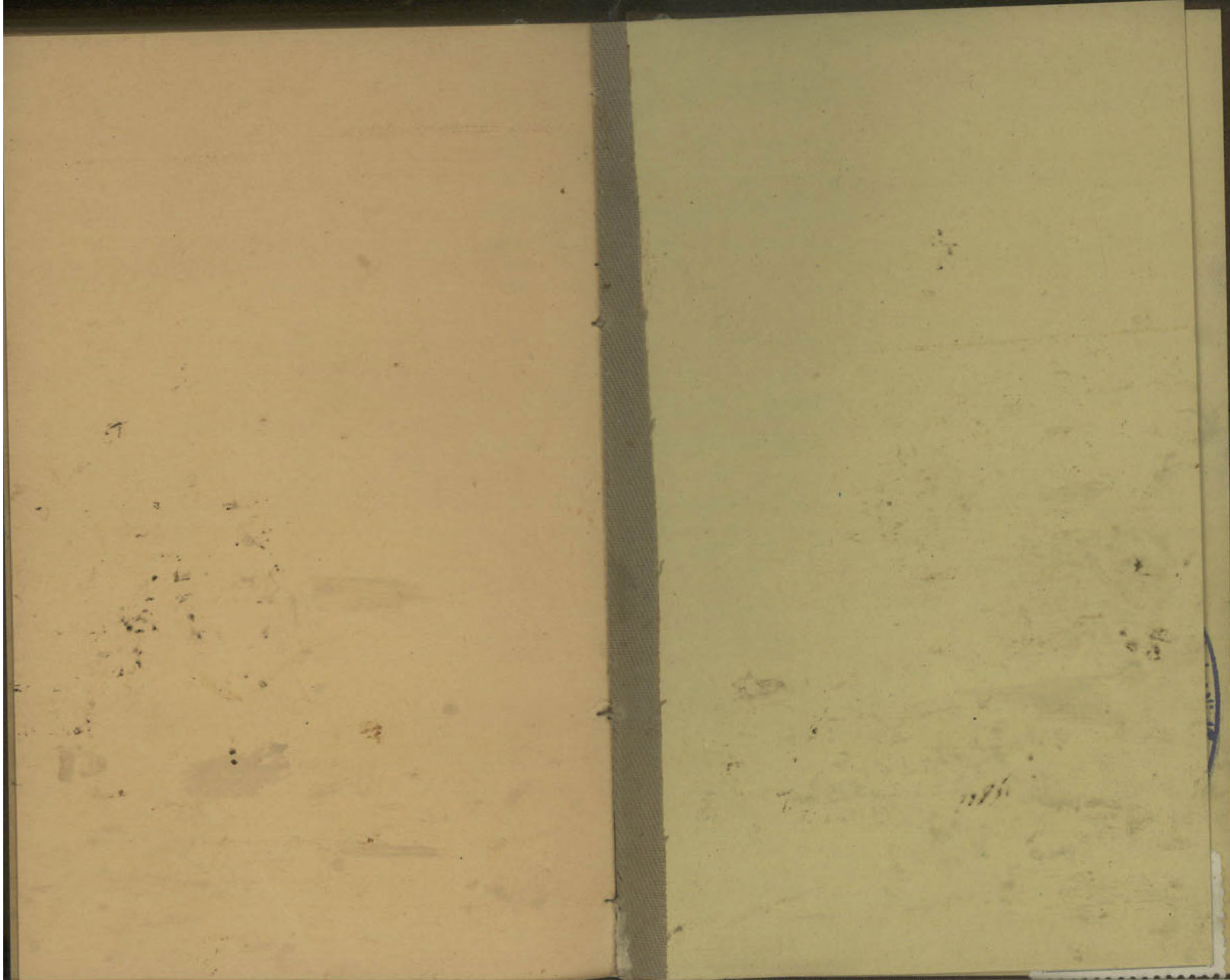
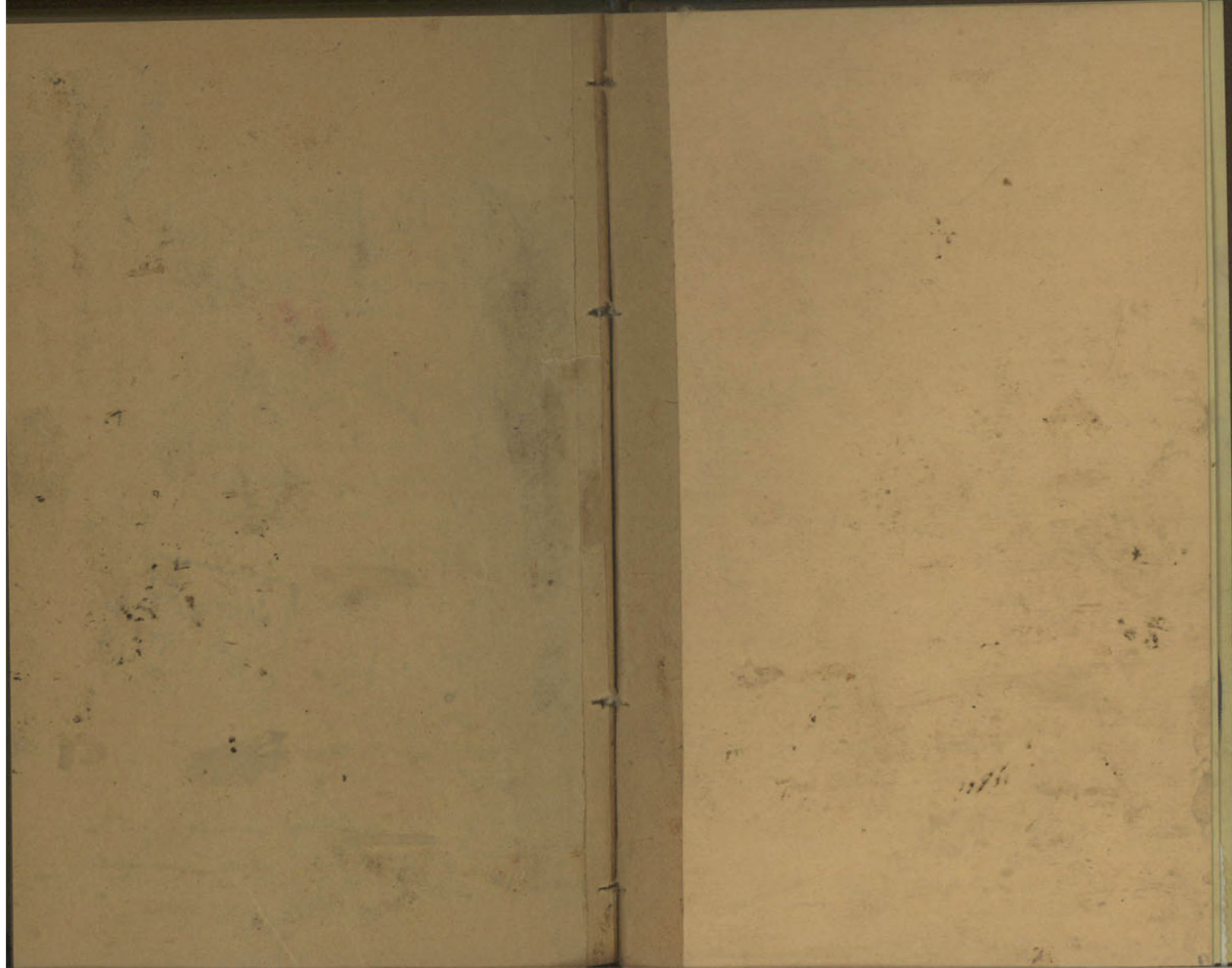









بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد
بدانکه این رساله ایست در بیان [illegible]
اسب و عیب و هنر او و بدین [illegible] امد
که دندان او باریک بود و بهم پیوسته

۲

و سپید لب زیرین از لب زبرین دراز
تر بود و بینی گشاده و فراخ کشیده و پهن
پیشانی و بناگوش [illegible] و دراز گوش بود
و میان گوشها گشاده و تخته گردن و باریک
آهنگاه و بن گردن سطبر خورده گاه زیرین
پاره سطبر تر از زبرین و خرد موی و هم [illegible]
و سیاه و گرد [illegible] و بلند پشت و کوتاه
تهیگاه و فراخ سینه میان دستها و
پایها گشاده و دم باریک و دراز سیاه

خایه [illegible] سیاه چشم و سیاه مژه و کوتاه
پشت و عریض کفل و ران سوی ران پر
گوشت یعنی شلوار دار و بهم در رسته
و چون سوار بر خود حرکت کند باید که از
حرکت مرد آگاه باشد این نشانها در
هر اسپی که باشد نیک بود و در گرما و سرما
و رنج کشش [illegible] بود زرده آن چنان بود
که بغایت زرد بود یال و دم و خایه و کو[illegible]
و میان ران و چشم و لبش سیاه بود

سمند یعنی زرد که بسفیدی مایل شد او نیز
باید که چنین بود اسب گلگون باید که یکرنگ
بود و نباید که سرخ چشم بود که بیشتر اسب سرخ
چشم دیوانه بود و معیوب اسب ادهم
کم [illegible] که نیکو باشد اسب سیاه باید که شکاف
و [illegible] باشد اما باید که چشم و خایه و کون
و [illegible] سفید بود اسب [illegible] یعنی سفید
باید که سیاه چشم [illegible] بدان صفت که زرده
[illegible] الغه شد نیلو بود اسب ابرش ناستوده بود

بهر حالی که باشد و گفته اند اسب ابلق میمنت
ندارد نخرد مگر مرد احمق و ابلق نیک کم بود
و بدانکه در اسب چند عیب است که نگاه
داشتن وی زیان دارد و آنرا شوم
دارند یکی اسپ گنگ و گنگ [illegible] راه
گم کند و علامتش آنست که چون باد یا نی
بیند [illegible] قرار ندهد و بانگ [illegible] نکند اسب شبکور
و آن آنست که شب از چیزی که اسب [illegible]
[illegible] نرمد و هر جا که برانی رود اسب کر

آنست که چون بانگ اسبان شنود جواب
ندهد اسب اعمش یعنی یک چشم کور
باشد آنست که حدقه چشم او سیاه بود
چنانچه به سبزی گراید و مادام که چشم گشاده
دارد بر هم نزند اسب ارجل یکدست
یا یک پای او سفید بود و اگر پای چپ سفید بود
[illegible] بیشتر بود و ازرق اگر هر دو چشم ازرق
بود خاصه [illegible] باشد اسب احول
آنکه بالش کج بود و هم بد بود اسب قالع

شوم بود آنکه گرد بر گرد سم موی زیادتی
دارد اسب مهتوع یعنی خندان یعنی لبها
کوتاه و زیر لغاش موی دراز باشد اسب
فرنسیون یعنی سم در نوردیده یعنی کج سم
اسب اغرل یعنی کج دم و استخوان دم
و اسب عروق آنکه در میان اصل دست خود
یا پای خود غدود دارد و اسب [illegible]
و سرکش و شموس یعنی [illegible] کند و
بسیار بانگ وانکه بسر کمین فکندن باد



این همه بد بود بد آنکه بیشتر اسبان را از
جانب راست یک پهلو زیاده بود اگر
هر دو طرف برابر باشد آن اسب بهها
که فروشند ارزانست و علامت دیگر
دانستن شبکوری اسب آنست که پاره
پنبه [illegible] اسب اندازند در شب
[illegible] ایشان هر آن اگر [illegible] شبکور
نباشد [illegible] و از پس پشت او
بمقدار ده گام زمین دور باشد

وپای تو و تخت بر زمین زن اگر گوشها
کند و شیهه زند گرمیست اسب را چند نوبت
درآب ران اگر سر بار دست راست
درآب نهد راست دست است
واگر دست چپ بیشتر درآب نهد چپ
دست است واین خر عیبی تمام است
اگر خواهی که بدانی که اسب اصلی است به
رفتار است مقدار [illegible] گام اند دور نیست
وسنگ ریزه چند بردار و یک یک

بر اسب انداز اگر از جای بجنبد و شیهه
زند اصلی است والا فلا اگر بر اسب
سوار گردی و دست بسوی هر دو گوش
او بری و یا عطسه زنی اگر حرکت کند
اصلی است والا فلا **وبدانکه** از همه رنگها
کمیت بهتر است و باید که پشت وموی
پیشانی وپایها وسم ومیان [illegible] سیاه بود
واسب [illegible] آن بهتر است که بسیار
زرد باشد و چشم وموی پیشانی وسینه سیاه

بود و بر پشت او خط سیاه کشیده بود و
اسب گلگون باید که رنگش بسرخی زند
و در وی هیچ سفیدی نباشد و اجب
است و هم باید که بسیار سیاه باشد و سرخ چشم
نباشد که عیب تمامست دیگر علت
اسب از گرما زدگی باشد نشان گرما زدگی
آنست که موی اسب برخاسته بود
و زبان برگشیده علاج آن باشد که همین
شبت و حلیه شسته سر در آب جو بیامیزد

و بسه نوبت باو دهد که بخورد نافع باشد

٧

دیگر خارش پشت و دم اسب را نشان
آنست که موی ریزد پاره پاره گنجد بسوزد
و خاکستر آنرا با آب بیامیزد و هفت بار بداد
پشت و دم اسب را با آن بشوید خارش
بهبود دهد اگر مقدار [illegible] پیه کهنه در آب بجوشاند
و [illegible] آب [illegible] بر تن او بمالد نیز نافع خارش
نماید اگر مقدار [illegible] روغن با قدری [illegible]
و زرنیخ در [illegible] بجوشاند و در اسب بمالد و در

آفتاب یکدو روز بدارد به شود چون اسب

را اندروست و پای شقاق پدید آید مقدار

آهک در وی مالد تا موی بسوزد و بعد

از آن بروغن پاچه چرب کند دیگر چون

سپیده در چشم اسب پدید آید قدری

نزار دانه بکوبد و در چشم اسب [illegible]

نافع بود دیگر چون اسب را [illegible]

باشد پاره نمک [illegible] و [illegible]

و دیگر پاس پاره ترک [illegible] آن ماش افکنند

دا اسب بدان سه روز به شود و نافع بود چون

۸

اسب سوده و کوفته باشد قدری کند زرد و

گوسفند در هم بکوبد و گرد کند چند گوتی و در میان

سم اسب سوده و کوفته باشد قدری

نهد و [illegible] گرم کند و بر انجا نهد تا بکدا زرد

[illegible] شود اگر در آن دور باشد و نتواند گرد

دیگر [illegible] دو سم اسب را پاک کرده

بر انجا نهاده تا [illegible] به شود دیگر چون اسب

[illegible] در شکم [illegible] وزن در آب افکنند

و نیک بهم بیزند تا نیک درهم شود و آب
را بیفکند و بدان حقنه کند و قدری از آن
در گلوی اسب ریزد بعد از آن سواری کند
چون اسب را قولنج گیرد یا کیز همین شراب
انگوری و همین روغن گاو بستاند و سر دو را
گرم کرده در گلوی اسب ریزد [illegible]
دو جایی که گشاد باشد و نه تنگ [illegible]
بگشاید دیگر چون [illegible] اسب را قولنج [illegible]
باید که تخم مرغی چند شکسته در گلوی [illegible]

و اسب را در آب سرد به بندد برهنه
و بر پشت اسب آب سرد می ریزد تا اسب
بلرزه درآید و دو روز آب و جو بدهد
تا به شود دیگر چون پشت اسب ریش شود
در کوه سبست خشک فرو بکوبد و به بیزد
[illegible] ریش آن افکند یا سرگین خر که خشک
باشد بگیرد و نرم کند و بر آن ریش افکند
و یک روز نگذارد و دیگر روز پاک کند چون
اسب بد فعل و بد لگام بود پاره پیاز صحرایی

خرد کند و بر دندان اسب بمالد دائم شود
و بد فعلی را گذارد و دیگر اگر کسی دشمنی داشته
باشد قدری ظرز هره یا حرق با اسب دهد
هلاک شود و نشان خرزهره خورده انست
که خود را بر زمین زند و از دو دوایش روغن
گاو و گرم کرده [illegible] اسب
در بهار و زمستان اسب را در [illegible]
نگاه ندارد که بیماری [illegible] از [illegible]
آید دیگر اگر خواهی که [illegible] با غرد [illegible]

شود و جو را تر کند و سپست زا همچو جو خرد
کند و با جو بهم بیامیزد و پاره پاره شیرینی
یعنی گم گم با اسب دهد و قدری نمک
آب طیبار کرده هر ساعت اتران نمک آب
[illegible] خواه [illegible] اگر سم اسب
[illegible] پنهان کند موش در ان خانه
[illegible] تب بلغمی را که یک روز
[illegible] یک روز نمی چون سم اسب دود کند
تب باز ایستد و چون چهل روز بر زمار

او جو دو

کودکان را اندر موی بر نیاید و دندان

اسب از کودک طرح چار و بیرون آید زود بر آید

سرگین اسب در زیر زنی که [illegible] زاید دود

کند زود و قصح حمل نماید از مغز سر [illegible]

یکمثقال و از مغز استخوان دو [illegible]

و از زهره او نیم مثقال و از حدقه او [illegible]

و از خون او چهار مثقال گرم کند [illegible]

و مغز او را اول در آن اندازد و انگاه

زهره و انگاه حدقه چون همه با هم آمیخته شد

سرد و خشک است و لطیف بعضی معتدل

گفته اند جگر گرم را سود دارد و بسیار

آواز را زیان دارد اما حلوای انگبین

دفع آن کند **سیب شیرین** در گرمی

و سردی معتدل است اما تر است دل را

[illegible] و تشنگی ببرد [illegible] کند گاه لشکر

دفع صفرا [illegible] کند **سیب ترش** سرد

[illegible] صفرا را بنشاند و [illegible] با [illegible]

[illegible] و مفاصل را زیان دارد و شراب انگبین

بیان حالات سیب
حقیقت [illegible]
و فوائد [illegible]

دفع آن کند به سرد است و تر دل را

شاد کند و ادرار بول آورد و قولنج را زیان

دارد و خر[illegible] دفع ضرر آن

کند **زردآلو** سرد و تر است معده گرم

را نافع بود و چون ناشتا خورند سخت

او کمتر بود **توت** سرد و تر است

درد دهان و جگر را سود دارد و کرم شکم

تهی سخت کند اما درد شکم آورد [illegible]

کوچک باید که خورند تا نافع بود **سیب**



سرد و خشک است بر شراب مستی را

زیان دارد و معده را خشک کند

با شهد خورند دفع ضرر آن کند **پسته**

گرم و خشک است اسهال صفرا را سود دارد

و رطوبت دیر ماند انگبین دفع ضرر آن کند

**[illegible]** گرم و تر است رنگ

[illegible] را نیکو کند و [illegible] دریک

[illegible] کند و معده را سست کند

سکنجبین دفع ضرر آن کند **خربزه هندی**

سرد و تر است رنجهای گرم و خشک
سوداوی دهد و هضم را زیان دارد شکر
و فانید دفع ضرر آن کند جوز گرم و تر است
خاطر را تیز گرداند بول را روان کند معده
دیر گوارد فانید دفع ضرر کند مویز گرم
و تر است معده را زیان دارد و قوت
باه را سود دارد و درد اعضا را ساکن کند
و رطوبات از تن بیرون کند خوردن
صفرا فزاید خیار تازه دفع ضرر آن کند

و در شکم اندازد و کرم تولد کند شیر تهیا
دفع ضرر آن کند پست گندم
گرم و خشک است معده را سود دارد سینه
را خشک کند و باد در شکم اندازد و
قند و انگبین دفع ضرر آن کند نشاسته
[illegible] اعضا [illegible] و طبع [illegible] بندد و دیر گوارد
شیر تهیا دفع ضرر آن کند سرد و تر است
آب خوش سینه را نرم کند و تیزی اخلاط را باز
دارد معده را کند و درد شکم آورد

وچهره را بریان کنند و دفع ضرر آن کنند [illegible]

[illegible] گرم و تر است غذا بسیار دهد

و زود گوارد و سینه را نرم کند و معده را

ضعیف کند روغن بادام و [illegible]

و دفع ضرر آن کند برنج گرم و خشک است غذا

بسیار دهد و [illegible] افزاید و معده [illegible]

نیک بود و دفع [illegible] آن دارد و [illegible]

و شیر و دفع ضرر آن کند باقلا سرد و خشک است

تب سرد را سود دارد و چشم [illegible] گرداند

[illegible] سرد و تر است استخوان

شکسته را پیوند کند تنهای گرم و صفرا سود

دارد و دندان را ضعیف دارد روغن

بادام و دفع ضرر آن کند لوبیا سرد

و [illegible] دارد بول آرد و خواب [illegible]

[illegible] روغن [illegible] کامه و خردل

دفع ضرر آن کند نخود [illegible] خشک است [illegible]

ساکن گرداند و معده را قوة دهد [illegible]

[illegible] با سکنجبین و سماق و چغندر

پختن وفع شیر ازان نان ... بن یعقوب آمده
معتدلست تن را فربه کند و قوت
دهد و منی جگر آرد و خیر بسیار باید نهاد و
و باشد تنها بهم خورند نیکو باشد نان فطیر
بقراط گوید غلیظ است دور از مایان
مسافران را نیک بود و طبع بسته دارد
و دیر گوارد و در شکم باد انگیزد شراب
کهن و زنجبیل پرورده و انگبین موافق است
نان ماش سرد و خشک است باد ... بخورند

رود و سینه را نیک بود و طبع بسته
دارد و دیر گوارد و بمعده گران باشد با
روغن و تخم و بادام بخورند نافع بود
نان برنج گرم و خشک است مردم سرد مزاج
را نیک بود و عمر کوتاه کند شراب
کهن و نبیذ از آن نباید خورد نان گاورس سرد و خشک است
... را نیک است ... احتیاط
کند و قوت آرد و چشم را نقصان کند
گرفش هم بخورند نان کاشنی سرد و

تراست جگر گرم را سود دارد و [illegible]
گوارد با سپندان خورند نافع بود کرفس
گرم و خشک است سده‌ها را و درد سر آورد
و با کاهو بهم خورند ترخون گرم و خشک است
قوت معده را و جگر را سود دارد اما دیر
گوارد و آب پشت اندک کند [illegible]
گرم و خشک است آب پشت زیاده کند
و هم آرد با سرکه و کاسنی نیک بود
تره خراسانی گرم و خشک است قوت معده و دل

دهد و بلغم را هضم کند و چشم را تاریک
کند با دندانپای بهم خورند نیک بود
دندانپای سرد و تر است دندان را
تیز کند قوت مرد را زیان دارد و با
سپندان هم خورند نخود گرم و تر است
آب پشت زیاده کند و طبع را [illegible]
[illegible] زیان دارد با خشخاش
بهم خورند نافع بود [illegible] گرم و خشک است
بلغم را بگدازد و باد در شکم بشکند و [illegible] را زیان دارد

ودرد سر را آورد سرکه دفع مضرت او کند
**کندر نا** گرم و تر است آب پشت زیاده کند
و بواسیر را سود دارد و دماغ و دندان را
زیان دارد روغن شیر خشت بهم خورند
**روغن بادام** معتدل است سینه و جگر گرم
را سود دارد و قولنج را بگشاید و معده
امعاء را ضعیف کند مصطکی دفع ضرر کند
**روغن جوز** گرم و خشک است معده سرد را
سود دارد و دهان و حلق را زیان دارد و خشخاش

بهم خورند نیک باشد **روغن زیت**



گرم و خشک است اندرون را گرم کند درد سر
آورد کاهو و سرکه دفع ضرر آن کند **روغن شیره**
گرم و تر است غذا بسیار دهد معده
را سست کند دارچینی و مصطکی و عسل
دفع آن **آب [illegible]** سرد و خشک است صفرا
ساکن کند و سینه و قلب و عصب را زیان
دارد و شیرینی و چربی دفع ضرر آن کند **سرکه**
سرد و خشک است صفرا ساکن بود ورمها

زیاده کند قضیب و عصب و دماغ را زیان
دارد و حلوای قند و عسل دفع ضرر آن کند
**اشترغاز** گرم و خشک است بلغم را بگدازد
قوت معده دهد و دماغ و قضیب را زیان دارد
سرکه دفع مضرت آن کند **سکبار و خیار** سرد
و تر است تبهای گرم را سود دارد
جگر و گرده خوش کند و [illegible] معده [illegible]
آورد و عسل و مویز دفع مضرت آن کند
**بادنجان** گرم و خشک است معده را قوت ده

آورده

و اشتها بیفزاید و دهان را ریش کند
خلط سودا آورد و روغن و سرکه دفع ضرر
آن کند **کبر** گرم و خشک است معده را قوت
دهد و سپرز را بگشاید و مثانه را زیان
دارد و سرکه و انگبین دفع ضرر آن کند
**پیاز** گرم و خشک است آبهای گوناگون
[illegible] و آب پشت زیاده
کند و بوی دهان آرد و سرکه و ماست دفع
ضرر آن کند **سیر** گرم و خشک است تریاک

همه زهرهاست بادها را سود دارد و دماغ
را زیان دارد و روغن بسیار و ترشیها دفع
آن کند بلبوس گرم و تر است سده را
بگشاید قوت پشت زیاده کند و معده
را زیان دارد و آبکامه دفع ضرر آن کند
جزر گرم و تر است آب جزر [illegible]
و قوت پشت دهد خون را بسوزاند که
و خردل دفع ضرر آن کند اسفناج سرد و تر است
سرفه سینه سود دارد و غذا نیکو دهد معده را



از طعام باز دارد و با بکامه بخورند نافع باشد
کدو سرد و تر است تشنگی را ساکن کند
معده گرم را نیکو بود باد انگیزد و با بکامه طبع
را نرم کند و سدد را بگشاید و ثقل بسیار
کند با گوشت فربه بپزند بهتر بود فلفل گرم
و خشک است بلغم را بگدازد و معده و جگر
[illegible] نیک بود چون بسیار خورند خون را
بسوزاند بهتر شراب حماض و شراب آلو
و شراب تمرهندی دفع ضرر آن کند

**زنجبیل** گرم و خشک است معده و جگر سرد
را سود دارد و قوت پشت را زیاده کند و گلو را
خشک کند سکنجبین قندی دفع مضرت او کند
**زعفران** گرم و خشک است اندکی روی را تازه دارد
و دل را شاد کند قوت پشت بیفزاید چون بسیار
خورند اشتها را باطل کند و قی آرد و اندکی
باید خورد **ماست شیر تازه** تر است
و معتدل سینه و شش را سود دارد و تب
آرد کشمش دفع ضرر آن کند **ماست ترش**

سرد و تر است تشنگی بنشاند گوشت دهان را
زیان دارد و دهان را با آب انگبین بشویند
دفع مضرت آن کند **پنیر تازه** سرد و تر است
طبع را نرم دارد و تن را فربه کند سده
آرد مغز جوز با عسل دفع ضرر آن کند **پنیر خشک**
تر است [illegible] سینه و گرده و گلو را [illegible] و از
معده را سست کند با عسل و قند بهم خورند
نافع بود **کمه‌ها تازه** گرم و خشک است طبع را هضم
کند سنگ و ریگ در گرده و مثانه پدید آرد

گوشت فربه اگر تازه بخورند نیک بود کامخ
گرم و خشک است اشتها زیاده کند تشنگی آرد
بگوشت و جز آن بخورند کرفس سرد و تر است
ابا و طبع را نرم دارد و سده را بگشاید
باد برانگیزد و ثقل بسیار کند با گوشت نیم
بخورند سوزنا گرم و خشک است قوت معده دهد
و طعام را هضم کند با قلیه چرب بخورند
تخم مرغ خانگی گرم و تر است نیم پخته آب پشت
افزاید و تمام پخته دیر گوارد و شراب سرخ خورند



نیک بود خایه بط معتدل است و غلیظ است
جهت کشتی گیران نیک بود و قولنج و بادها
تولد کند سعتر و نمک بسیار و شراب
کهنه دفع ضرر او کند گوشت گوسفند گرم
و تر است آدمی تن درست را از این موافق تر
نیست چون فربه باشد سوزش معده کند
در سماق و زرشک پخته کنند گوشت بز
سرد و خشک است زبون و گوارد اگر کباب کنند
قولنج آورد و حلوای عسل دفع ضرر او کند گوشت

لوبیا اگر پیسک باشد معده گرم نیکو بود
سینه را قوی کند با فلفل و دارچینی خورند
گوشت گاو خشک است گفته اند تر است معده
قوی را نیکو بود اسهال صفرا آورد خلط سودا
تولد کند با زنجبیل و فلفل خورند گوشت
گرم خشک است غذا بسیار کند و زود بگدازد
دماغ و چشم را زیان دارد با روغن گاو دوات
تازه خورند گوشت آهو گرم خشک است
قولنج و افلاج ولقوه را سود دارد عصبها را

خشک سازد بروغنها و ترشی پزند گوشت
خرگوش گرم و خشک است فربهی عظیم را کم کند
بی خوابی آرد گشنیز و زنجبیل دفع مضرت آن
کند کلنگ سرد و خشک است معده قوی را
نیک بود بدگوار بود با فلفل و زنجبیل
پخته سازند مرغابی سپید گرم و تر است
بادها را ساکن کند قولنج و درد مفاصل را
دارد و دارچینی و ماست و سرکه دفع مضرت
آن کند بط گرم و تر است و غلیظ

**بوحاله** اگر سپک باشد معده گرم نیکو بود
سینه را قوی کند با فلفل و دارچینی خورند
**گوشت گاو** خشکست گفته اند تراست معده
قوی را نیکو بود اسهال صفرا آورد و خلط سودا
تولد کند با زنجبیل و فلفل خورند **گوشت**
گرم و خشکست غذا بسیار کند و زود بگدازد
دماغ و چشم را زیان دارد با روغن گاو و گوشت
تازه خورند **گوشت آهو** گرم و خشکست
قولنج و افلاج ذلقوه را سود دارد عصبها را

خشک سازد بروغنها و ترشی پزند **گوشت**
**خرگوش** گرم و خشکست فربهی عظیم کم کند
بی خوابی آرد گشنیز و زنجبیل دفع ضرر آن
کند **کلنگ** سرد و خشک است معده قوی را
نیک بود بدگوار بود با فلفل و زنجبیل و ...
پخته سازند **مرغ ابیض** گرم و تر است
بادها را ساکن کند قولنج و درد مفاصل را زیان
دارد و دارچینی و ماست و سرکه دفع
آن کند **بط و قو** گرم و تر است و غلیظ

لاغر را فربه کند و خلطها در تن تولید کند مثل از

گوشتش قدری بوره در گلو جای ریزند دفع ضرر

او کند تیهو و تذرو گرم و تراست و لطیف

جهت بیمار خیزان نیک بود معده قوی را

زیان دارد و پرهیز کند هم نیک سمانی گرم

خشک است و خلط درد مفاصل سرد را سود

و جگر گرم را زیان دارد گشنیز و سرکه دفع ضرر

او کند مرغ خانگی معتدلست جرم سرا آدمی

تر کند و آب پشت زیاده گرداند مردم زرد

---

رنگ را زیان دارد شوربای گرم دفع ضرر

آن کند خروس پیر گرم و خشکست آبی که در او

پخته باشند قولنج را سود دارد و معده را زیان

دارد و شراب کهنه بوی نیک بود دراج

گرم و تر است جهت بیماران نیک بود

معده قوی را زیان دارد و پرهیز کند چیز نیک

باشد گوشت اسپ گرم و خشکست

خون محرق آرد تولد کند بسیار خوردن بواسیر آرد

و سیاه پرور رقوه دفع ضرر او کند گوشت خر او

گرم و خشکست شوربای او درد پاهای بلغمی
را زیان دارد و دیرگوارد و با زنجبیل و
دارچینی و خولنجان بپزند دفع ضرر او کند
**گوشت شتر** گرم و خشکست سودا تولد کند
قولنج و ماخولیا آورد و زنجبیل پرورده و شربا
و دفع ضرر او کند **ماهی کوچک** سرد و تر است
تن را قوت دهد و فربه کند و تشنگی آورد
بشراب کهنه و مویز دوا کند **ماهی شور**
سرد و تر است و لطیف جگر گرم را سود دارد

و درد چشم را زیان دارد بشراب کهنه [illegible]
دوا کند **ماهی بزرگ** گرم و خشکست بلغم را کند و
ریش و بهق آرد و بشراب دوا کند
**جامه ابریشم** گرم و لطیف است پوست مردم
را نرم و شادی افزاید و فربه کند و تن را
نازک کند با پنبه بهم بافند **جامه پنبه** پوشیدن
گرم کند و [illegible] سرد کند تن را محکم کند
جهت عبرها نیکو بود و شپش تولد کند زیبق
کشته در و مانند **جامه زرین** دل را قوت و تابی

وآب پشت افزاید وروی هیچ زیانی نیست
عود گرم وخشکست بوی دهان خوش کند
دماغ وجگر را سود دارد اما دماغ گرم را زیان
دارد عنبر گرم وتر است پیر وبرنا را سود
دارد ودماغ را قوت دهد صفرا مزاجان را
زیان دارد کافور قیصوری هوشند وخیار [illegible]
مشک سرد وخشکست قوت دماغ ودل
دهد وچشم را روشن کند اما دماغ گرم را
زیان دارد کافور دفع آن کند صندل

سرد وخشکست دل گرم را سود دارد
خون از بینی باز دارد اما قوت پشت را ببرد
بنفشه ونیلوفر بویند کافور سرد وخشکست
درد سر که از گرمی باشد ببرد ودل گرم را
سود دارد واورا از زیان دارد با جلاب ونبات
وگلاب خورند سپستان گرم وتر است
وغلیظ معده [illegible] زیاده کند تن را فربه
کند با عسل وفلفل [illegible] خورند خایه گوسفند
گرم وتر است آب پشت را زیاده کند

سورش معده را زیان دارد با سفند و ملح
و زنجبیل خورند **پاچه** معتدلست تشنگی استخوان
را نیک باشد و قولنج را زیان دارد سرکه
و زعفران هم خورند **جگر** گرم و تر است
آب پشت را زیاده کند اما دیرگوارد با نمک
خورند **گرده** گرم و تر است آب پشت
زیاده کند شبکوری [illegible] دارد و بر معده
گران بود روغن زیت و نمک دفع ضرر
آن کند **سپرز** سرد و خشکست دیرگوارد

ثمرات خوش بوی دفع ضرر او کند
**قلب** گرم و تر است عقل و فهم را نیک بود
معده را زیان دارد سرکه یا آب لیمو
یا خورده دفع ضرر او کند **شکنبه و روده**
سرد و خشکست معای گرم را سود دارد
و سطبری میان را زیان دارد سرکه و خولنجان
دفع ضرر او کند [illegible] **دنب** گرم و تر است
قوت پشت زیاده کند معده را سست کند
خولنجان و زنجبیل دفع ضرر کند **کباب**

گرم و تر است کسی را که خون بسیار رفته باشد
سود دارد و معده را زیان دارد مرغ
گردانیده گرم و تر است دل را قوت دهد
و نشاط افزاید و معده ضعیف را زیان دارد
شراب دفع ضرر او کند بریان گرم و خشکا
ست گوشتهای اندام را قوت دهد
و دیرگوار د گوارش مصطکی و آب لیمو دفع ضرر
وی کند گوشت خوک معتدلست قوت پشت
افزاید و منی زیاده کند چون بسیار خورند خلط

تولد کند شراب کهن و عسل قند دفع
ضرر او کند گل سرخ بوییدن دل را قوت
دهد و طبع را نرم دارد و زکام آرد
صندل سفید و کافور و عنبر دفع ضرر او کند
گلاب سرد و تر است تبهای گرم را
سود دارد و اسهال ابکار نباید داشت
شراب ریباس و شراب حماض خوش
عرق بید سرد و تر است جگر گرم سود دارد
و سرد [illegible] را زیان دارد جلاب

وقند و نبات دفع ضرر او کند عرق کاسنی
سرد و تر است خفقان و ضعف دل عظیم
سوداوی و دموی هیچ ضرری نیست
چندانکه خورند زیان ندارد عرق گاوزبان
سرد و تر است دل را قوت دهد و قوت
شراب کهن بشکند با گوارش قند و نبات
خورند شکرقند گرم و تر است جگر و
گرده و مثانه را پاک کند روغن معتدلست
صفرا بنشاند و معده را زیان دارد

حلوای عسل خوردن نافع بود نخود آب
گرم و تر است مفلوجان را سود دارد
اما صفرا مزاجان را زیان دارد با سرکه
یا آب غوره خورند سماق سرد و خشک است
تشنگی معده را سود دارد و سینه را
زیان دارد با روغن بادام و شیره اش
دفع ضرر آن کند [illegible] گرم و تر است
و قوت آب پشت را زیاده کند
و معده را ضعیف کند با بکامه فو

و زیره نافع آید زیره با معتدلست
جگر گرم را سود دارد و درد و کانرا زیان
دارد به حلوای شکر و سکبا دفع کند زرشکبا
سرد و خشکست جگر را سود دارد و قولنج
را زیان دارد حلوای شکر دفع آن کند
غوره با سرد و خشکست دفع صفرا کند سینه
را زیان دارد با مغز بادام و شیره تازه
دفع ضرر او کند سبزه غلیظ است قوت
افزاید و تشنگی آرد انار ترش و شیرین هر دو



انگبین با گرم و خشکست طبع را نرم دارد
گوشت و تنرا آسوده دارد و تشنگی
آرد و صفرا زیاده کند سیب ترش دفع
ضرر آن کند پالوده گرم است سینه و
شش را سود دارد و معده و جگر و سپرز را
زیان دارد و شیرینی زیاده کند قطایف
گرم است معده با قوت را سود دارد
و من را بجوشاند با انار ترش و شیرین خورند
نافع بود نان ظرف عظیم گرم است معده

وکرده گرم را زیان دارد و دفع حرارت

با ابکامه و خشخاش خورند **آب چشمه**

سرد و تر است و غلیظ جگر گرم را سود دارد

و غذا هضم کند و اعضا را سست کند بکرمیه

رود و شربت قند و گلاب و عرق بید

خورد **آب باران** تر است در وی

اندکی حرارت هست و سرفه و سینه را

سود دارد و تبهای گرم را زیان دارد

با سکنجبین خورند **آب یخ** سرد و خشک است

معده و پشت را قوت و هاضم غذا را هم

کند و سرفه انگیزد و اگر با شراب کهن سرخ

خورند دفع ضرر کند **شراب نو** گرم

و تر است سرفه کهنه را ببرد و مرد را

فربه کند و سدّه جگر آرد و سکنجبین و شراب

حماض دفع ضرر آن کند **شراب کهنه**

گرم و خشک است زخم کهن را سود دارد

و درد [illegible] را زیان دارد چون صرف

خورند زیان دارد سیب ترش و شیرین

وشراب لیمو و نارنج و آب غوره
دفع ضرر او کند شراب زرد عظیم گرم
است تریاک همه زهرهاست چون
ناشتا خورند قوت مردی ببرد آب
سیب شیرین و انار ترش و شراب ریواس
و آب غوره دفع ضرر او کند شراب
ترنج معتدلست [illegible] را فربه کند و دل را
قوت دهد و [illegible] و جگر را ضعیف دارد
شراب انار ترش و شراب ریواس

و آب غوره دفع ضرر آن کند شراب
خرما غلیظ است تن را فربه کند و
طبع را نرم دارد و در همه تن بهار [illegible]
و پیدا اگر بیند انار شیرین و لیموی پرورده
دفع ضرر آن کند شراب عسل گرم و خشک
رنجورهای سرد مزاج را سود دارد
و در زمستان [illegible] موافق بود و ضرر [illegible]
دارد و در [illegible] تمر هندی و آلوی سیاه
و سکنجبین دفع ضرر او کند زر ماهوم گرم

وخشکست قوت پشت را زیادت
دهان ودندان را زیان دارد سکنجبین
شراب دفع ضرر او کند قرمزه گرم و
ترست گرده ومثانه را پاک کند و رنگ
روی را پاک کند و بواسیر را زیان دارد
باملیه پرورده دفع ضرر آن کند آغ قمر گرم
وترست قوت پشت را زیاده کند
وطبع را نرم دارد وتشنه انگیزد ودماغ
را ممتلی کند کاشکر و کلنکبین دفع ضرر آن کند

شراب حماض سرد وخشکست لطیف
معده را قوت دهد واعضا را زیان دارد
وقولنج پدید آورد معده ودل گرم را قوت
دهد سردی همه اندام را زیان دارد
شراب لیمو سرد وخشکست اسهال آورد
وغذا هضم کند ودل را قوت دهد و
سرد مزاجان را زیان دارد کاشکر و
گوارش عود و عنبر دفع ضرر او کند
شراب انار ترش سرد وخشکست تی را

بازدارد و صفرا را بشکند اسهال صفرا را
دارد و قولنج را زیان دارد زنجبیل و بلیله
پرورده دفع ضرر او کند **شراب انار شیرین**
معتدل است و را قوت دهد و حلق را
خوش کند صفرا را زیان دارد و شراب
حماض و شراب لیمو دفع ضرر او کند
**شراب سیب ترش** سرد و خشک است معده را
سود دارد قی و اسهال را باز دارد و قولنج را
زیان دارد و جلاب قند و شکر دفع ضرر

او کند **شراب به** سرد و خشک است و
اسهال را معدوی که باشد و طبع را ببندد و
تشنگی ساکن کند حلق را خوش و قولنج را
زیان دارد و گلشکر دفع ضرر آن کند
**شراب نیلوفر** سرد و خشک است و بعضی
گویند تر است سرفه را سود دارد و ذات
الجنب را موافق بود و طبع را نرم کند
سرد مزاجان را زیان دارد و گلشکر و گلنگبین
دفع ضرر او کند **سکنجبین** سرد و تر است

تبهای گرم را سود دارد و درد سر و خمار را نافع
بود و اسهال و قولنج را زیان دارد و گلشکر و
گلنگبین دفع ضرر او کند **گلشکر** گرم و خشک است
و لطیف دل را قوت دهد اما حلق را
خوشک کند و بسوزاند لعاب بزرقطونا
و تخم ریحان و گلاب دفع ضرر او کند
**ترنجبین** گرم و خشک است دل را قوت
دهد و معده را از بلغم پاک کند و صفرا را زیان
دارد سکنجبین و شراب حماض دفع ضرر او کند

**بنفشه** گرم و خشک است معده سرد را
گرم کند و صفرا را زیان دارد و شراب انار
ترش دفع ضرر او کند **بنفشه پرورده**
سرد و تر است سینه و گلو و سرفه را سود
دارد معده را سست کند شراب نارنج و
لیمو دفع ضرر او کند **پوست ترنج** گرم و
خشک است معده و جگر سرد را گرم کند اما
قوت دل [illegible] گرم مزاجان را موافق
نبود و شراب انار ترش و شراب حماض

دفع ضرر او کند هلیله پرورده معتدلست
قوت معده دهد و طعام را هضم کرداند و
ناسور را سود دارد و خون را بسوزاند سرکه
و خردل دفع ضرر او کند شقاقل پرورده گرم
و تر است قوت پشت دهد سینه و شش را
زیان دارد انگبین سفید دفع ضرر او کند
مورد گرم و خشک است بوییدن آن دماغ را
قوت دهد اما بی خوابی آرد بنفشه تازه
دفع ضرر او کند شاهسپرم سرد و خشک است

دماغ را خوش کند دل را قوت دهد
دماغ سرد را زیان دارد نیلوفر تازه بوییدن
دفع ضرر او کند نرگس گرم و محللست
سده دماغ بگشاید دل را قوت دهد
اما دماغ گرم را زیان دارد و بوییدن
کافور دفع ضرر او کند سوسن گرم و تر است
چون معتدلست بکار دارند تمام مردم را
سود دارد [illegible] گرم را زیان دارد
شربت خشک با خوردن [illegible]

گرم و تر است مردان را سود دارد و شخصی
که در وی خلط بود زیان دارد رگ زدن
و دارو خوردن دفع ضرر آن کند هوای تابستان
گرم و خشک است تن مردم را گرم و خشک
کند و صفرا و ضعفها آرد و شربتهای خنک بکار
باید داشتن هوای خزان سرد و خشک است
هیچ جانور را موافق نباشد امراض [illegible]
سده را زیان دارد دیگر مانند دود و درد
مالد هوای زمستان سرد و تر است و

هاضمه را زیان دارد و بلغم را زیاده کند
و در خانه گرم نشستن و جامه گرم پوشیدن
دفع ضرر او کند فستق گرم و خشک است
تریاک همه زهرهاست و دماغ و جگر را قوت
دهد و صفرا را زیان دارد آلوی زرد شیرین
خشک کرده دفع ضرر او کند فندق گرم
و تر است و دماغ را قوت دهد و صفرا
را زیان دارد و انگبین دفع ضرر او کند مغز بادام
گرم است و بهشتی دیر آورد و در معده دیر

کوارد شراب کهن دفع ضرر او کند کوکب
بشنگ گرم و خشک است معده و جگر را
سود دارد و دل را قوت دهد و جگر گرم را زیان
دارد شراب حماض و انار شیرین دفع ضرر
او کند پوستین گرم و تر است و عظیم گرم
است خناق را سود دارد گرم مزاجان را
زیان دارد در زیر آن ابریشم پوشند سنجاب
گرم است باعتدال و کودکان را موافق بود پیران را
بد بود و رنجوران را در زیر آن قرین پوشند

پرطاپس عظیم گرم است پیران را سود باشد
نقرس و درد پای نافع بود چون آن را در زیر آن
ابریشم پوشند

## باب دوم

در ساختن خاصیت هر چیز اگر خواهی
که نان [illegible] بی توانید بستان [illegible] و زرقی زرنما
باید که اندکی زرد رنگ [illegible] بکشند و در
ویکی نهند که از آهن باشد [illegible] در هم زنند تا
بحرارت شود و همه [illegible] آن نقل جدا کنند و در
رکوی بندند که تو باشد و در خرما انبار خرد بی و

و وان شود و آواز برآرد و دندان بر دندان
زند اگر آن استخوان بر سر زنی که بمالند از وی
آن دوان شود و اگر خواهی که درزق کوتاه و
بدانی سوزنی بر پشت وزق فرو بر اگر
خون برآید نر باشد و اگر خون نیاید ماده باشد
نوعی دیگر اگر خواهی که بدانی که بیمار به گردد
یا بمیرد ناخن بیمار را بگیر و در آب انداز
اگر در ته آب فرو رود بیمار بمیرد و اگر بالای
آب بماند به گردد نوعی دیگر اگر کلاغ سیاه را

بسوزند و در روغن بادام تلخ حل کنند و جائی
که خواهی که موی برآید طلا کنی موی برآید
نوعی دیگر اگر دل کلاغ سیاه خشک کنند
و بکوبند و بیزند و در آب حل کنند و در
ماه تموز بخورند تشنگی نماند و این سبب
آن بود که کلاغ سیاه [illegible] تموز آب نخورد
نوعی دیگر اگر زهره کبک [illegible] بمالند
فهم نیک شود و اگر خواهی تا سیاه و تیره چشم
روشن گردد دیگر اگر گوشت و پیه کبک

بجوشانند و روغن آن در گوش کسی چکانند که گران شنیده بد شود نوعی دیگر اگر دل شتر و زبان او زنان بخورند بار گیرند نوعی دیگر اگر پیه اشتر را در دست راست دوست کند پیش کژدم و مار بگریزد نوعی دیگر اگر ... شتر در میان دو کس [illegible] ... ت پیدا گردد نوعی اگر ... اشتر را ... [illegible] ... ان تگ شاد در آتش نهند میان ایشان جنگ پیدا شود نوعی دیگر اگر چرک گوش را بکسی دهند که بخورد بیهوش گردد

نوعی دیگر اگر خون پلنگ را در چشم کشند از همه دردها ایمن گردد نوعی دیگر اگر زهره گوسفند قوچ در وقت مجامعت در قضیب مالد با هر زنی که جمع شود از دوستی او قرار ندارد ... [illegible] ... ت نهایت لذت نوعی دیگر اگر ... گوسفند را با دانکی چیل ... [illegible] ... قضیب مالد با هر زنی که مجامعت کند او را جان دوست دارد ... [illegible] ... ان ... نوعی دیگر اگر شاخ درخت عنب ... در زیر جامه خواب نهند پشه گرد ایشان

نکردد نوعی دیگر اگر خون طوطی را خشک کنند
و در میان دو کس افشانند دشمنی عظیم پیدا
کنند نوعی دیگر اگر مغز سر گنجشک را در ذکر مالد قوت
مجامعت دهد نوعی دیگر اگر از دو گنجشک
که رنگ او زرد نباشد بگیرند بنام آنکس که
خواهد بکشند [illegible] و مغز سر او و عرق روی خود
و عرق سینه و آب چشم و آب منی خود را جمله
بهم بر کنند و بخورد آنکس دهند که خواهد
چنان عاشق شود که یکدم قرارش نباشد

نوعی دیگر اگر مغز سر کلاغ سیاه را در موی
مالند سیاه شود دیگر اگر کلاغ سیاه
را بکشند و بپزند با روغن زیت بسرشند
جایی که موی نباشد بمالند موی برآید نوعی
دیگر اگر [illegible] کلاغ سیاه را در چیزی کنند
و بر بالا و بنهد و هر که وی را [illegible] دوست دارد
دیگر اگر سرگین باز با یک درهم سرآب
بهم بپزند و بخورد زنان نازاینده دهند
فی الحال [illegible] گردد نوعی دیگر اگر تاج سر مرغ [illegible]

را خشک کند و بکوبند و بخورد کسی که چند در
جامه خواب بول کند اما باید که نداند نوعی
دیگر اگر پیه خروس را بکدازند و در روی مالند
دانش و خردمندی افزاید نوعی دگر اگر
زهره خروس را خشک کند [illegible] و بار و غن
زیت بیا[illegible] و در ذکر مالد با هر زن که مجامعت
کند آن زن وی را دوست دارد نوعی دگر
اگر چشم خروس را با خود دارند سگ بر وی بانگ
نزند نوعی دگر اگر زهره روباه [illegible] ادوی کنند

در حال خواب آرد دگر اگر زنان یکدرم
خایه روباه و دو درم زهره خروس را بکوبی
پشمینه بندد و با خود برگیرد تا ۷ روز چون شوهر
با وی جمع شود حامله شود بفرمان خدای تعالی
[illegible] شاخ گوزن در زیر بالین نهند خواه
زن و خواه مرد هرچه بیا[illegible] کرده باشد در خواب
بیند نوعی دگر اگر خایه گوزن بریان کنند
[illegible] بر جماع قوت [illegible] مجامعت [illegible] نوعی دگر
اگر زهره آهو و خایه روباه و فلفل از هر یک

یکمثقال بکوبند و بیزند و همه را در هم با
برآمیزند و پاره بریشم نهند و زن برخود
بردارد و چون مرد با وی جمع شود آبستن گردد
اگر زهره آهو نر باشد پسر زاید و اگر ماده
باشد دختر زاید نوعی دگر اگر زهره آهو را
در گوشت [illegible] و در گوشت برد دیگر اگر [illegible]
آهو را طعام کند [illegible] حافظ شود
و زبانش گشاده گردد نوعی دگر اگر [illegible]
بشوند [illegible] و خاکستر [illegible] بکسی دهند اگر

راه کمیزش گرفته باشد گشاده گردد نوعی دگر
اگر دیده خروس را با خود دارد در میان دشمنان
رود بسلامت بیرون آید نوعی دگر
اگر زهره خرگوش را در ذکر مالد با هر زن
[illegible] کند او را دوست دارد نوعی دگر
اگر [illegible] گوشت [illegible] بکسی دهند که او را [illegible]
[illegible] زایل گردد نوعی دگر اگر [illegible]
[illegible] و خون [illegible] بر جایی که موی کنده باشند
بمالد [illegible] موی بر نیاید نوعی دگر اگر [illegible]

دشتی را در روی مالند کاف ببرد نوع دیگر
اگر موش دشتی را پوست از وی بیرون کنند
و در تابه بریان کنند تا روغن سیاه ازوی
بیرون آید هر که آن روغن بر ذکر مالد بزرگ
شود چنانکه از خود شرم کند و تا ده روز بماند
نوع دیگر اگر چشم راست کفتار در پوست
پیشانی شیر دوزند هر که با خود در میان خلق
با رفعت و عزت و حرمت باشد از همه
نوع دیگر اگر پوست کفتار را هفت روز

و در چیزی که خالی نهند و بعد از آن در زیر نگین
انگشتری نهند جاه و حشمت بر وی کار کنند نوع
دیگر اگر پوست کفتار را در دست گیرد سگ
بروی حمله نکنند نوع دیگر اگر سر کفتار در برج کبوتر
[illegible] نهند [illegible] آن جمع آیند نوع دیگر اگر کسی دل
و دماغ کفتار [illegible] از وی کودکی بندد هر چه
[illegible] نیز زود یاد گیرد نوع دیگر اگر دست راست
[illegible] زنی نهند که دشوار زاید در حال [illegible]
نهند نوع دیگر اگر موی کون کفتار [illegible] تا دو [illegible] سوزانند

و بسایند و با روغن زیت در کون هر که مالند
مخنث شود اگر چون سپه خروس را بگدازند
و با روغن زیت بیامیزند و در ابرو مالند
موی برنیاید **نوعی دیگر** اگر خون خروس در
چشم کشند موی ببرد و دیگر برنیاید **نوعی دیگر**
اگر قضیب گرگ برگیرند و گره زنند بنام زنی
هیچ مرد با آن زن جمع نتواند شد تا آن
گره بسته باشد **اگر** زهره گرگ [illegible]
مالد با هر زن که جمع شود او را دوست دارد

اگر موی

**اگر** چشم راست گرگ با خود دارد میان
مردم عزیز باشد **اگر** پیه گرگ بر دو کت گیری
و با زن جمع شوی بر تو عاشق گردد **اگر** ذکر
گرگ را خشک کرده بسایند و بر ذکر
مالد با هر زن که مجامعت کند دوست
دارد **اگر** پوست [illegible] در میان جامه نهند
[illegible] جامه نبرد **اگر** پوست شیر را
با خود دارد پیش هر که رود حاجت
او روا گردد و در چشم ملوک عزیز باشد **نوعی دیگر**

اگر چشم و خایه شیر را با خود دارد [illegible]
باشد میان مردم نوع دیگر اگر پیه پیشانی شیر
بگدازند و با گل بیامیزند بر پیشانی خود مال[ند]
در چشم مردم عزیز باشد اگر موی شیر را
بسوزند هر کجا که دیوی باشد گریزد و [illegible]
دیگر در ساختن مرکب [illegible] آب بازو
که صافی شده باشد [illegible]
در وی کن بغایت زرد [illegible]
زرد شود در ساختن زنگار بگیرد پنج درم

[illegible] ده درم سرکه و دو درم نوشادر
و هر دو در شیشه کنند و سر شیشه بگیرد و در سرگین اسب
نهد سه شبانروز بعد از آن بیرون آرد و بکار
برد در ساختن [illegible] بگیرد سه درم سپیداب ارزیز
و پنج درم [illegible] و بعد از آن بساید بسیار بس
آب [illegible] تر کند تا سرخی بگیرد
و آنگه بآب شکر بیامیزد و یکروز بگذارد
[illegible] که خوب رنگ [illegible] باشد نوع دیگر
دیگر دو درم زنگار صافی بگیرد [illegible] بیامیزد در رنگ

سیاه آید نوع دگر اگر ده درم زنگاری با دو
درم پسرنج بیامیزد رنگ ارغوانی پدید آید
نوع دگر اگر زنگار با شش درم زنگار بیامیزد
و سرکه کهن و اندکی زعفران [illegible] کنند رنگ
بادنجانی پدید آید نوع دگر اگر زنگار را با آب سپید
ارزیز برابر کرده بر سر سنگ بسایند و با سرکه
کهن تا حل شود و زرده تخم مرغ اندکی [illegible]
زنند هرچه از آن رنگ کنند [illegible]
گردد نوع دگر اگر ده درم زنگار با اندکی

زعفران بیامیزند سبز بیرون آید نوع دگر
اگر ده درم زرنیخ و چهار درم لاجورد و مجول
بغایت سبز بیرون آید نوع دگر اگر تاج
خروس [illegible] کسی که دیوانه باشد و دو کسته
عاقل گردد نوع دگر اگر زهره خروس سفید را
با قدری زنیچ خورند لرزیدن اندام را
[illegible] دگر بستاند زاغ سفید دروی
[illegible] آن زرنیخ برابر و خورد کنند و با سرکه
بیز هم آن [illegible] زنگار شود نوع دگر

اگر زهره گرگ با جوی مشک زن برگیرد
آبستن شود نوعدیگر اگر زاغ سفید و عماق
و عود و زعفران شافه کند و زن برگیرد
آبستن شود نوعدیگر اگر مرد با زن حامله
مجامعت بسیار کند بار آسانی نهد

## باب سیم در بیان طبایع چیز

که ذکر کرده شد اگر کسی حشر الطین [illegible]
کرده با روغن صلایه کرده ذکر [illegible]
بزرگ شود نوعدیگر در تنگ کردن فرج زن

بگیرد [illegible] و قرنفل و گلنار و مشک بیا[illegible]
سوده با هم و کرشافه کردن و بر گرفتن تا تنگ
شود نوعدیگر اندر شعر موی باشد که بر پشت
چشم یا کنار چشم بر آید بگیرد زعفران
و خر کهنه و با هم بساید و بمالد تا برود و دم
را خیلوین جو بنهید تا سوراخ شود اگر زایل نشود
بباید شکافت و بیرون گرفتن تا به کرده
نوعدیگر اندر ساختن جو سروار و ی
چشم بگیرد و بکیرد توتیای قلعی را انار رین کنند و فشوید

و باگلاب خمیر کند و در کاسه چینی [illegible]
بآفتاب نهد تا خشک شود و دیگر خون
سیاوشان و کف دریا و گلنار و نبات
مصری این جمله را کوفته و بیخته بکار دارند
نافع بود نوع دیگر اندر انتشار و مژه باز شدن
و انتشار گشتن چشم باشد هر چند که دیده
تنگ تر باشد روشنایی چشم باشد
و هر چند فراختر کمتر تواند دید [illegible]
یا از جایی فتد اندکی آید بقلی باگلاب آب

چه پشت چشم باید نهاد و اگر از صبح
بود حب قوقایا باید داد تا دماغ صافی
شود نوع دیگر و معده چون با دام چشم تر باشد
[illegible] باید داشت و سرمه و توتیا
و سنگ سرمه بصری و هلیله زرد و مامیران
چینی بکار دارند چون از کنار چشم نظم آید
و لیسل باشد که سوراخی دارد جز داغ کردن
[illegible] نوع دیگر اندر جرم
چشم [illegible] آن باشد که چون از خواب برخیزد

چشم از هم باز شوانند کرد علاج آن بود که هر
دو سه روز بحمام روند و سر و چشم به آب
گرم بشویند و اسبغول با شکر سفید و شیر
بخورند تا نابود شود **نوع دیگر** آنکه آبله چشم
و آبله که در چشم آید آنرا داروی بسیار
گفته اند اطبا اما آنچه استادان اختیار
کرده اند آنست که چهار روز پیوسته
اسبغول و به دانه همی افکند با زرده تخم مرغ
و شیر زنان و اگر سرخ نباشد اجابت کند



اغلب [illegible] شود و [illegible] بساید چون ریم بیاید آغاز
شاف کند و در چشم کشد چنانکه بشیر زنان
که دختر زاییده باشد بساید و چون سوراخ
بود [illegible] گردان حاجت نبود **باب**
**درد چشم پا** درد چشم را بتازی رمد گویند
و کحالان روم و شام و عرب آنست که
ذرور و زرک قیقال را بگشایند و داروی سکر
[illegible] هلیله و بنفشه و خرمای هندی
و شاهتره [illegible] و ماش و اسفاناخ و کیا

چغندر و کاهو و کشنیز تر و خشک [illegible]

می خورند و اگر چیزی در چشم خواهند کردن

اسپیوش و سفیده تخم مرغ و شیر زنان که

دختر زاییده بود قطره قطره در چشم کنند و

گلاب و صندل و کافور و فوفل و [illegible]

[illegible] و آب کشنیز بر پیشانی می مالند و اگر

زیاده شده باشد اندکی شاف کافور

که [illegible] ده بود و شیر زنان [illegible] در

چشم کشند. باب [illegible] در گوش

اگر درد گوش صعب باشد رگ قیفال

بگشایند و خون بسیار بگشایند و لعاب

اسبوش بروغن گل و گلاب با اندکی

کافور در گوش چکانند و شکم نرم داشتن

از خوردنی و برگ چغندر و لعاب ماش

گاه باید چکانید اگر زایل نشود و اندکی افیون

با روغن بنفشه بسایند و در وی انگشت [illegible] طعام

[illegible] و [illegible] با خورند اگر زایل نشود و اندکی

افیون بروغن سداب در گوش چکانند

بکرده **نوعدیگر** ریش گوش علامتش آن
بود که گوش ریش بود و خون و ریم آید
عسل نیم گرم افکند اگر زایل نشود خون سیاوشان
و کندر و صبر نیم سوده با انگبین ترکند و بلیته
بران بگرداند و در گوش نهد زایل گردد
**نوعدیگر** اندر بانگ کردن گوش این
علت از خشکی [illegible] بود و علامتش آنست که
وقت گرسنگی و تشنگی بود بوقت سیری نباشد
اول علاج طعام و شراب بیشتر خوردن

بود و اگر کسی را که آن علت روزه نباید داشتن
و اندکی افیون با روغن بنفشه در گوش
چکانیدن و شوری و تیزی و ترشی ناخوردن
بپرهیزد [illegible] شیرینی و این از بخار بلغم و صفرا
خیزد اگر وقت طعام خوردن نیز باشد
علاجش شب یاره حب قوقایا خورده تا دفع بود
و اسبرغم و آب اکلیل الملک و بابونج
بتفشیده و تخم [illegible] نکاش و سبز پخته باشد
و گوش در بخار آن دارد و آب در گرما

در سر ریختن نافع بود **اندر گرمی گوش**
اگر از باد زاده باشد علاجش نبیذ بیرد و اگر
از سرسام بود و بیماریهای دیگر یکبیز ماذ روغن
بنفشه در گوش چکانند و بر سر [illegible] ند و اسبرغم
آب بر سر میکنند و طعامهای گرم و نرم
[illegible] و مغز بره با شکر سفید و گوش را با تم
[illegible] ن که درد گوش چیز چرکی نیست اگر شد
پاک باید کرد و شاید که از بخار بلغم [illegible] غلیظ
شده باشد حب قوقایا باید خوردن [illegible] نافع شد

**نوعی دیگر** اندر کرم گوش اگر در گوش کرم
بود و خارشش و تاب کند پودینه باید افکندن
یا آب شفتالو یا اندکی صبر و روغن سداب
در وی [illegible] کرده اخص و در گوش باید افکندن
تا شفا یابد **نوعی دیگر** هر که گشنیز بسیار خورد
حفظ کم کند و شهوت را ببرد و هر که بر ابرس
شدا اماس را بنشاند هر که گشنیز با روغن بریان
کند [illegible] را ببرد و درد اندام انشان
**نوعی دیگر** اگر یک انار ترش بگیرند و در سبوی

وصد و دو درم سپستک ناپیلیه یا کرده و دو ماه

آفتاب نهند پس جمله را بهم زنند و هر وقت که

باید باره و در موی مالند سیاه شود **نوعی دیگر**

اگر ده درم از وی سوخته [illegible] و دو نشود

خرد بساید و باره غن بجوشانند و در موی مالد

سیاه گردد و بیخ موی سخت کند **نوعی دیگر** هر که

شراب [illegible] دیواج بکوبد و بکار دارد و قیض را

باز دارد و تب را ببرد و هر که برگ دیواج

بکوبد و آب او را اندر موی مالد ی هنگام

[illegible]

سفید نشود **باب اندر خاصیت**

۵۳

**بنفشه** هر که بنفشه بسیار بوید خواب

خوش آرد و معده را قوی کند و درد سر

و چشم را سود دارد و آب او اگر با شکر خورند

صفرا را بنشاند و تب را ببرد و طبع را نرم کند

و خشکی را ببرد و هر که را درد چشم [illegible] بود

بنفشه و گلاب تر کند و بکوبد و بر چشم

نهد درد و ورم او را بنشاند و هر زنی

را که به شب بد بیند تا بخورد هرگز نبیند

نوعی دیگر هرکه شاه سپرم بریان کند و با
روغن و گلاب هر روز یک مثقال بخورد خون
از شکم باز دارد و نوعی دیگر هرکه نرگس بوید
مغز قوی کند و خواب خوش آرد و هرکه
روغن نرگس بر قضیب مالد سستی ببرد و هر
زنی که پنبه بوی ترکند و بر خود برد زه دانش
تنگ شود و هرکه آب نرگس در چشم کشد کوری
ببرد خاصیت ترب هرکه ترب را بر ناهار
بخورد بلغم را ببرد و اگر وقت خفتن بخورد

بوی دهان خوش کند و معده را قوی کند
هرکه تخم ترب را با پیاز سرخ بجوشاند و
در گوش ریزد که آب رفته باشد بیرون آید
هرکرا قضیب سست گشته باشد و صحبت
نتواند کرد یک درم سنگ تخم ترب با روغن تازه
بجوشانند و در قضیب مالد سستی ببرد و
اگر تخم ترب را در شیر نهند و بخورند مثانه را
پاک کند و تخم ترب را چندان قوت است
که اگر منی نمانده بود و تخم ترب بخورند

از غایت قوت خون از ... بیرون آید
بخم ترب را چندان خاصیت است که کس قدر
آن نداند **خاصیت سیر** سیر تریاک همه زهرهاست
هرکه سیر خورده باشد اگر مارش بگزد زیان
ندارد اگر سیر خام بسیار خورند کرم اندر شکم
بمیرد هرکه پوست سیر را بسوزاند و با روغن
زیت بیامیزد و بجایی که موی ریخته باشد
بمالد موی برآید هرکه بعد غذا [illegible] زردک ان
با سیر ترکند و شافی کند قولنج را بنشاند **خاصیت [illegible]**



پیاز خام خوردن نیک باشد اگر پیاز
با نمک سوخته طلا کنند موی برآید اگر آب پیاز
با گوشت قلیه کنند و بخورند شهوت فزاید
اگر پیاز در آتش بریان کنند و بکوبند و با روغن
بر [illegible] آید و با شکر بخورند باد که در شکم
باشد و خصیه بیرون آید **نوع دیگر** هر [illegible]
بریان بسیار خورد و معده ضعیف کند **نوع دیگر**
هرکه [illegible] گرم بخورد درد
سر و [illegible] **نوع دیگر** هرکه باد

55

مویز خطایی تخم بیرون کند و بخورد و بلغم را ببرد
و صفرا را بنشاند و حفظ را بیفزاید **نوع دیگر**
هرکه هفت هلیله را با دو سیر شکر بساید و هفت
روز بخورد خون صافی کند و صفرا بنشاند **نوع دیگر**
هرکه عود سوخته با نمک بساید و در دندان مالد
ز بید بیخ
و دندانها را سفید کند و بن دندانها را سخت کند و
بوی دهان را خوش کند و معده را قوی کند
و طعام بگوارد **نوع دیگر** از برای ریش کهنه و
خمیر مایه و روغن تازه و رگوی سوخته مرهم کنند

و اندر وی نهند و بگذرد **نوع دیگر** زهره کاو بر جراحت



نهند و رو خایه ببرد **در خاصیت سداب**
هرکه سداب بسیار خورد خونش بسوزد
و شهوت ببرد و هر زنی که حیضش بسته
بود آب سداب با کمی روغن بخورد هم
در ساعت بگشاید و هر کرا مار گزیده بود
برگ سداب و مغز [illegible] و جوز بکوبد و بخورد
زهر زایل کند و بجایی که پاک باشد هر که سوی
را بسوزد [illegible] دکان و بر خویشتن بردارد

هر علت که باشد بر رود باب

اندر اوقات مجامعت بدانکه اوقات مجامعت

نگاه داشتن بر پیر و جوان واجبست

و مرد پیر را جماع کردن نشاید مگر وقتی که او را

فراغتی باشد از همه باب و در تن هیچ عرضی

نه بیند و نشاط تمام بیند و اگر در مدت یکماه

اگر اتفاق افتد دو نوبت مجامعت کند و البته

با زن پیر نکند الا با زن جوان یا دختر تا قوت

ضعیف نگردد و اگر عمر او نود باشد

اما جوان را همه وقتی نشاید کرد مگر وقتی که

بر تن رنجی و ضعفی باشد و یا چیزی گران

برداشته باشد و آب دوانیده و یا گرمابه

رفته باشد نشاید کرد و در گرمابه پس از عرق

و بعد از عرق نشاید و اگر اتفاق افتد فی الحال

در گرمابه رود و بعد از مجامعت بکند و [illegible]

سیری نکند [illegible] که حرارت غریزی

[illegible] و قوت [illegible] پیری و خفقان پدید آرد

و بستی که سخت مست باشد هم نباید کردن

وپیش از هضم شدن طعام جماع نشاید کرد
واگر کسی خواهد که جماع بسیار کند و از بیکار
فرو نماند او را از ده چیز پرهیز باید کرد اول
در شبانه بسیار نگاه داشتن دوم بسیار
اندوه دیدن سوم در گرمابه عرق بسیار کردن
چهارم پشت تا به حمام نهادن پنجم
پشت بسیار بدیوار خانه نهادن ششم
بسیار اسب دوانیدن هفتم قی
واسهال بسیار کردن هشتم خون بسیار

از باسل

از باسلیق بگذاشتن نهم بسیار مجامعت
بر پهلو نکردن دهم بسیار خورشها نخوردن
که مجامعت زیان دارد مثل ترب و سماق
و هر ترشی و نار ترش و انچه بدین ماند چون
زیره و سداب و و زنگوش و کنب و [illegible]
و گل و نرگس و نیلوفر و کافور و خیار بادرنگ
و کدو که این همه [illegible] زیان دارد و در [illegible]
اعتقاد [illegible] شیخ [illegible] نیست [illegible] باب
در [illegible] مجامعت کردن بدانکه کا[illegible]

که عروس چون بخانه آید بگو تا پای وی را چیزی پاک
کنند و بشویند و آب آن در خانه بریزند
و آنگه دست را بر پیشانی عروس نهد و بگوید
الهی بحرمت هزار و یک نام تو که مرا و او را
بهم مبارک و همیون گردان و هفت روز عروس
را منع کند از طعامهای ترش چون سرکه
و دوغ و ماست و اگر درین هفته چیزی بخورد
بدان درجه رسد که هیچ ازو نبوده باشد
و اگر دختر باشد همچنین کند که غایت نیکست



و چون اول ماه نو بیند با زن صحبت نکن
که فرزندی که آید دیوانه باشد و در شنبه
و چهارشنبه با زن صحبت مکن که فرزند
احول باشد و شب عید فطر فرزندش انگشت
آید و در برابر آفتاب و ماه صحبت مکن که
فرزند همه شب در جامه خواب بول کند و
چون با زن صحبت کنی بدست پارچه جدا
کار فرما که اگر یک دستمال [illegible] بکار
فرمایند فرزند بخت باشد و در حال مجامعت

کردن سخن مگوی که اگر فرزند آید گنگ باشد و لال
و عورت زن منگر که فرزند [illegible] که
چون با زن صحبت کنی اول طهارت بکن که
اگر طهارت نکنی فرزندی که آید شوم و بخیل باشد
و در نیمه ماه شعبان با زن صحبت مکن که فرزند
منافق باشد و آن شب که بسفر خواهی
رفت با زن صحبت [illegible] که فرزند مال خود را
بمعصیت [illegible] شب [illegible] صحبت
کردن اگر فر[illegible]ید قران خوان [illegible]شد و در شب

سه شنبه صحبت کردن اگر فرزند آید متقی عالم
باشد و در روز پنجشنبه بعد از نماز ظهر با زن
صحبت کردن اگر فرزند آید عالم و مخلص و
دانا باشد و روز جمعه پیش از نماز با زن
صحبت کن که اگر فرزند آید سعید و شهید
باشد و باید که این سخن گوهر نثار را حفظ کنی
که کسی که کند خدا [illegible] بغایت شریف است
و در مخزن [illegible] باب
بدانکه [illegible] از قول

حکمای سابق در منافع خواص اشیا از
نباتات و [illegible] منافع

بنفشه بقراط حکیم گوید که هر که بنفشه بسیار
بوید خواب خوش آرد و معده را قوی کند
و درد سر بنشاند و طبع را نرم کند و چشم را
روشن کند و سرفه و خشکی ببرد و اگر [illegible]
در چشم و آماس کند و بنفشه با گلاب بکوبد
و طلا کند نافع بود و جالینوس گوید هر که
که بنفشه را بکارد و آبش را با سرکه [illegible]

و بخور برگیرد زده و آبش تنگ شود و شاهسپرم

۶۱

هر که او را بسیار بوید و [illegible] سر و چشم را
روشن کند و مغز سر بیفزاید و معده را قوی
کند و هر که او را بجوشاند و آبش ببوید زکام
باشد [illegible] و هر که را در خایه آماس بود
او را بکوبد و آبش بر خایه بمالد به شود و هر که را
عارضه شکم بود [illegible] سرد و گرم [illegible]
بکوبد و با جلاب گرم [illegible] بخورد
نیکو شود و هر که او را با روغن بجوشاند و بر موی بمالد

سیاه گردد اگر کسی مقعد بیرون آمده باشد
وی را بجوشانند و در آن نشیند نیکو شود و اگر لعاب او را
در چشم کشند آبله ببرد و سرکه او را با روغن گل بریان
کند سر روز یک مثقال بخورد خون شکم باز دارد
اگر روغن او را در گوش چکانی کرمها [illegible]
منافع نیلوفر تخم نیلوفر را بکوبند و در روی مالند
نشان آبله ببرد و اگر تخم [illegible] در چشم کشند بینائی
عمل کند و سرکه او [illegible] بمالند تن را
نرم کند و [illegible] کند سرکه آب [illegible] ورا با زعفران

در سر [illegible] مالند شورش ببرد منافع
نرگس بقراط الحکیم گوید سرکه نرگس بسیار بوید
مغز سر او را و معده را قوی کند و سرکه او را
بکوبند و آبش را [illegible] طلی کنند [illegible] زنان
را بگشاید اگر نرگس زنی بخویشتن برگیرد
هرگز فرزندش نشود اگر نرگس را بکوبند و آبش
در چشم کشند بلوری را ببرد و سرکه را
[illegible] با روغن نرگس مالند سستی ببرد
و درد [illegible] که کسی باشد مجامعت نتواند کردن

که اگر در آن حالت چشم وی نرگس باشد مروی بسته

کرده **منافع زعفران** هر که شکر با زعفران

در پیش خود دود کند زکام را بگشاید هر که

زعفران در چشم کشد سفیدی ببرد و ناخنه را

پاک کند بقراط گوید که هر که دو درم زعفران خورد

چندان بخندد که بیهوش شود **منافع [illegible]**

هر کرا مقعد بیرون آید چون [illegible] را با اسفناج بکوشاند

و آبش را بخورد و مقعد [illegible] جای باز آید نیکو شود

و خون [illegible] باز بندد بقراط گفته هر که روغن

موی را در موی مال سیاه شود و جا کند (?)

هر که دانه مورد را بریان کند و بکوبد و هر روز

یک مثقال بخورد خون مقعد باز ایستد و ناسور

در مقعد پاک کند **در منافع انجیر** بقراط گوید

هر که انجیر بسیار خورد و بلغم را ببرد و تن را

فربه کند و هر که انجیر را بکوبد و آبش بخورد

سرفه و خشکی را ببرد و آواز را بگشاید و

گرده را قوی و شهوت را بیفزاید اگر

کسی انجیر را در روغن زرد آغشته (?) کند و در خصیه

بمالد باد را ببرد و درد دندان ببرد و درد مفاصل را
ببرد و خوردن بسیار دندان سست کند
واگر کسی را علت بواسیر بود که از مقعد
خون آید سه روز انجیر را بر زخم نهد پاک کند
اگر کسی چوب انجیر بسوزد و از آن آتش کباب
کند زهر قاتل بود **در منافع کدو** بقراط گوید
هرکه کدو با کافور روغن چکانیده بخورد و سودا ببرد
واگر بسیار بخورد خون را صافی کند و زردی
روی را ببرد و اگر تخم کدو را بکوبد با گلاب

در پیشانی طلا کند خون از بینی باز دارد و اگر کدو
را یک شبانروز در زیر زمین نهد همه
کژدم گردد بفرمان خدای تعالی اگر کدو در آتش
دود کند جمله گزندگان بگریزد **منافع سوسن**
آید و جالینوس حکیم گوید هرکه سوسن در خانه دود کند
همه گزندگان بگریزند اگر آب او را در گوش چکانند
درد گوش را ببرد **منافع بوستان افروز**
هرکه بوستان افروز را بخورد خون را صافی
کند و روی را سرخ کند

اگر او را بریان کنند و بخورند چون شکم ...

## باب در منافع حیوانات

اول اسب بدانکه گوشت اسب گرم
و تر است شکم را نرم کند و منی را قوی
کند و آب پشت را بیفزاید و مغز ...
شیر اسب [illegible] بگیرد بدرجه سیزده ...
از تشنگی هر که دندان اسب بخورد و زبانش
روان گردد و اگر مغز سر اسب با روغن ...
گرم کند هر جا که بمالد موی بر آید اگر زنی دل اسب

بریان کند و بخورد هرچند که زن با مرد جمع شود
حامله نشود و اگر سم اسپ زنی در زیر خود دود
کند بچه از وی بیفتد شیر اسب سرفه را نافع
بود و **منافع گاو** هر که خون گاو بر جراحت بندد
به گردد و اگر زهره گاو را در خصیه ماهی
در دندان نهد و اگر زهره گاو را با روغن ما...
بیامیزند و در روی مالند کلف ببرد اگر زهره
گاو را با بیه میوه خام مالی بپخت گردد اگر زهره
گاو را با قطرات و شراب [illegible]

کل بمالند موی برآید اگر زهرهٔ گاو را بذکر
بمالی قوی گردد اگر زهره گاو را بخود برگیرد
فرج او تنگ شود اگر زهره گاو سیاه را
در سرمه کنند و در چشم کشند چشم را روشن کند
اگر کسی شتالنگ گاو بسوزد و با عسل بخورد
کرم کدو دانه بیندازد اگر سرگین گاو و موی
مرد در زیر زنان دود کنند بچه آورد اگر خایه
گوساله را بخوری باه و قضیب افزاید اگر
سرگین گاو با روغن بکوشی و بر جای خنازیر

که پیکان مانده باشد بیرون آید اگر زنی
از حیض پاک نشود سرگین گاو بر فرج
بندد خون ها زایستد اگر مغز سر گوساله
بر سر و روی کودکی مالند بسیار گرید و دیگر
نگرید **منافع خرگور** اگر پوست خرگور در خانه
دود کنی گزندگان بگریزند اگر سرگین خرگور
بفشاری و آب آن در گوش [illegible] ریزی
ساله بهتر که آب از چشم رود و پیه خرگور
در چشم کشد دیگر آب نرود اگر پوست

خرگوش در گوش کان بندند بیماری ببرد منافع
گوسفند هرکه مغز سر گوسفند با روغن گل
بیامیزد و در پیوندها مالد درد پیوندها
را نرم کند هرکه شبکور باشد جگر گوسفند
در آتش افکند تا کف برآرد و آنگاه
پاره فلفل سوده در وی افکند و در چشم
کشد نیکو گردد و سفیدی از چشم بردارد و اگر
درد اندام باشد پشکل گوسفند با روغن
بجوشانند بر درد نهند به گردد منافع بزغاله



اگر بزبچه را نیکو بپزی و بیمار گزیده بخورد
نیکو شود هرکه ناشتا گوشت بزغاله
خورد زهر بروی کار نکند اگر زهره
بز با روغن در گوش چکانی درد سر ببرد اگر زهره
بز با آب کافور و روغن در گوش
چکانی نیک شود اگر شاخ بز که
زیر بالین زن نهی هرچه کرده باشد بگوید
اگر گوشت بزغاله را قلیه کنی و کسی را دهی
که درد دارد و خورده باشد نیک باشد اگر

کسی را اگر بدیده گزیده باشد و از درد بیقرار بود
سرگین بز با شراب پاکیزه بندد و بدو
دهند درد ساکن شود و اگر کسی را داروی
بیهوشی داده باشند سر بز بخورد وی
دهند به شود **منافع شتر** اگر کسی را
چشم تاریک باشد یک مثقال مغز شتر با روغن
اشتر بر چشم مالی روشن گردد و درد
کله را ببرد و اگر زهره شتر بگوش کشی درد را
ببرد و اگر کمیز اشتر بر آماس مالی درد ببرد



و آماس بنشیند اگر موی شتر بسوزی



و با روغن کله پا بیامیزی و بر جراحتها نهی که
خون رو و بایستد و بر جایی که موی نباشد
موی بر آید هر که سم شتر با سم اسب
در زیر [illegible] دود کند تا سور را سود دارد
اگر [illegible] مغز سر اشتر و مغز سر اسب با روغن
بهمن بیامیزد و بمالد موی بر آید هر که موی
شتر را بسوزد و خاکستر وی با روغن تازه
بگشاید و بر قضیب مالد قوی گردد

در منافع پلنگ و گرگ هر که پوست پلنگ
کمر کند و در میان بندد با هر که جنگ کند مظفر
شود هر که از پوست گرگ زه کمانی کند و در
میان کلّه نهاد و کرگ بشد همه را ز و بگشاید اگر
پوست گرگ بر شکم توبح کرفته بندد قولنج را
بگشاید سرکه قضیب گرگ را خشک کند
و بساید و در زمان مجامعت بر قضیب
خود مالد با هر زن که مجامعت کند جز وی
دیگری را نخواهد یک دندان گرگ باره روغن



یاسمین در اندازد و از آن روغن پاره
در زمان مجامعت بر قضیب مالد با هر زن
که مجامعت کند دوستی افزاید هر که دندان گرگ
با خود دارد هیچکس او را [illegible] نتواند
گزند [illegible] گرگ با خود دارد و زبان
[illegible] و بروی [illegible] باشد و پیه گرگ
هر جایی که مالی [illegible] افزاید در منافع سگ
هر که شیر سگ را بر اندام مالد موی را
ببرد هر که را سگ دیوانه گزیده باشد

اگر در صورت آدم می‌بیند هیچ باک نبود
اگر صورت سگ بیند بمیرد و هر که شیر سگ
بکودک بدهد دندانش برآید هر زنی را که
فرزند در شکم مرده بود شیر سگ با انگبین بخورد
در حال بچه از وی جدا گردد [illegible] منافع کفتار
هر که اندامی از اندامهای کفتار با خود دارد
در میان مردمان عزیز و محترم بود و هر که را
علت ناسور بود بر پوست کفتار نشیند
به شود و هر که سر کفتار در کبوترخانه نهد کبوتران جمع آیند

هر که استخوان کفتار را بسوزد و خاکسترش
با گلاب بیامیزد و هر زنی که در حالت زادن
بر سر نهد زود بچه از وی جدا شود اگر زهره
او زنی را دهند تا بخورد شهوت جماع از او
برود [illegible] در سر خانه که بیاویزند چهار
[illegible] که در وی شکار کردند و بر آن در خانه
بلند از آن به شود [illegible] او را بر کسی بندد
که در وی شکم درد [illegible] باشد به شود و [illegible] او بر خود
مانند سگ بر آن کسانی بانگ کند [illegible]

اندام را سفید کند و پیه او را بروغن بگیرند

صحت

هر کسی را که درد مفاصل بود در خود مالد

باید گوشت او خوردن فربهی آورد و دلیر

موی زیر دنب او را بگیرند و در دو بر بخت ماند

علت برود موی کون او باده بر در کون مردی

مالند بی شک [illegible] شود قنفذ جسد

کرده بخورد روز نی دهد آن [illegible] خارش بیند

خفاش هر کسی که با خود دارد مردم او را

دوست دارند علاج گربه هر که پنج قطره

خون از گربه خلیج بگیرد و باب [illegible] بیرون

که با شیرینی دهد عاشق گردد هر که آب پشت

٧١

خود با خون پاپیز و غالیه کند هر کرا بدهد

دوست دارد [illegible] هر که خایه گربه خشک کند

و [illegible] عجیب [illegible] بر سر زن که صحبت کند

[illegible] زن کسی دیگر [illegible] نشود و این مجربست

اگر گربه [illegible] بانگ زند مقعدش چرب کنی

دیگر بانگ نزند اگر گوشت گربه بریان

کرده کسی بخورد فربه شود عجایب جلال [illegible]

هر که دل گربه سیاه در پوست گرگ دوزد
با خود دارد هیچ دشمن بروی ظفر نیابد
منافع خرگوش هر که زهره خرگوش اندر قضیب
مالد با هر زنی که صحبت کند دوست گردد
هر که زهره خرگوش بر خود مالد در مستی افزاید
و کلاه را ببرد منافع خارپشت هر که گوشت
خارپشت بخورد علتها را سود دارد منافع
کشف هر که خون کشف در بینی چکاند نیکو
شود و اگر زهره کشف را چه دیوانه دهند

تا بخورد هشیار گردد و هر خایه کشف در چشم
کشند نشان ابله ببرد ٧٦ منافع ماهی هر که ماهی
تازه با روغن گاو بریان کند و بخورد آب
پشت افزاید هر کرا خون از شکم آید ماهی تازه
با آتش بسوزاند و خاکسترش را بیزد و بخورد
[illegible] منافع جغد [illegible] پیه جغد بر دست مالید
[illegible]ش [illegible] گیرد نسوزد و اگر پیه جغد در
[illegible]ن دیگ مالی هر چند که آتش کنی بجوشش نیاید
هر کرا در چشم موی بر آید خون جغد در چشم کشد موی

بر نیاید هر که جغز را دو نیمه کند و بر مار گزیده نهد
شفا یابد هر که جغز را دو نیمه کند نیمه با فتاب
خشک کند و نیمه در سایه خشک کند انچه بسایه
خشک کند زهر قاتل بود و انچه با فتاب
خشک کند پازهر باشد. در منافع مرغ خانگی
هر که سپیده تخم مرغ و پیه وی با روغن گل بهم
کند و بر اماس نهد نیکو شود و اگر برنج با گندم
بجوشاند و بمرغ دهند بی هوش گردد و
زهره ماکیان با مردار سنگ بیامیزد و در قضیب

مالد منعوظ جزوی از ان بخواباند. منافع کبوتر
اگر خون کبوتر بچه سیاه را خشک کند و بساید
و در چشم کشد ناخنه و تاریکی و شبکور را سود
دارد هر که دیده کبوتر با خود دارد هیچ دشمن
برو [illegible] بر نیاید کبوتر بچه [illegible] شد و پاک کند و
[illegible] را از هر رنگ [illegible] و بریان کند هر که
بخورد [illegible] گردد اگر [illegible] تا [illegible] باشد
مقدار [illegible] درم سرگین باز با شراب بخورد فرزند
پیدا شود و الله اعلم بالصواب تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

این نسخه ایست از گفتار حکیمان از
هر باب گرد کرده شد و بر دوازده باب
آورده اندر صفت و لقب استادان

باب اول در صفت گوهر [illegible] آدم
که خدای تعالی چگونه آفریده است

باب دوم اندر مثال مردم [illegible]
باب سوم اندر مثال مردم [illegible]
۷۴
باب چهارم اندر مثال مردم [illegible]
باب پنجم اندر شناختن بول
باب ششم [illegible] شناختن رگها
باب هفتم [illegible] بریدن رگها در تن
باب هشتم [illegible] طعمها [illegible]
باب نهم اندر صفت [illegible] مردم
باب دهم [illegible] چهار [illegible] رگها [illegible]

باب یازدهم اندر خاصیت علم [illegible]

و دوست کارنامای ایشان و علمهای تجربت
و منافع سرحا بودی نوع بنوع گشته با بهای لطیف
و لطفهای شریف و معنیهای ظریف و حکم
چون کتاب جمع کرد راحت الانسان نام نهاد
تا هر که بخواند و منفعت [illegible] و فایده ازو برگیرد
نفس اندر راحت باشد و جانش اندر
سعادت و بهمه امید ها برسد [illegible] مکر و
نکوی نرسند و از همه بلاها ایمن باشد و هر چه طالب گیرد

ازانجا پیدا بد انشاء الله باب
اندر صفت استادان و نام ایشان

۷۵

و سبکدستی سبکدستان و زیرکان صناعات
عالم اول عبد الله هلال بوده است که دعوی
این صناعت میکرد تا بآنجا رسید که در سر آب
[illegible] یکی صالح عبدانی بود
که [illegible] از کسی [illegible] ان بیردی و صندوق ایشان
[illegible] قفل در میان قفل ناپدید کردی
و [illegible] الله میدان بود و چنان بود که مشهوری

که خواستی رفتی و صورتی نگاشتی و پای بجای
نهادی هم اندر زمان آن شهر رسیدی و دیگر
ابو خالد خالمی بوده است که مردم را و دیگر چیز
را صورت بگردانیدی بطعام و شراب که
بخورد ایشان دادی و هر که خواستی از چشم مردمان
دور بودی و برانکه که خواستی آشکارا شدی
دیگر عافه یمانه بوده است که افسون سطح ماه و
روغنها خواندی هر که وی را بو شدی بر وی
عاشق شدی دیگر اشمعل بوده است که هر گاه که

او در صحرا دست برداشتی از هوا مرغان



پیش وی آمدندی دیگر بو رابعب بوده است
که چون انگشترین خویش بر زمین نهادی هیچ
گنجی در زمین نماندی الا آشکارا شدی
ابو عیسی نجار بوده است که دعوی کرد که درم
از مردم بزدن اگر خواستی همه را ببردی و
اگر نخواستی هیچ چیز از آن مهتران و سکندیان
پر فشه شاگردان بسیار داشتند که از معرفت
ایشان خبر داشتن و از کتب یونان

که خواستی برفتی و صورتی بکاشتی و پای بالا
نهادی هم اندر زمان بآن شهر رسیدی و دیگر
ابو خالد خالی بوده است که مردم را و دیگر چیزها
را صورت بگردانیدی بطعام و شراب که
بخورد ایشان دادی و هر گه خواستی از چشم مردمان
دور بودی و بر آنکه خواستی آشکارا شدی
و دیگر عافه بیانه بوده است که افسون مطیها و
روغنها خواندی هر که ویرا بوسیدی بروی
عاشق شدی و دیگر اشموعل بوده است که هرگاه

الا در صحرا دست برداشتی از هوا مرغان

پیش وی آمدندی و دیگر بور راهب بوده است
که چون انگشترین خویش بر زمین نهادی هیچ
گنجی در زمین نماندی الا آشکارا شدی
ابو عیسی نجار بوده است که دعوی کرد که دم
از مردم بزدن اگر خواستی جمله را بردی و
اگر خواستی همچنان ازین مهتران و سکندریان
پرفشید شاکروان بسیار داشتند که از معرفت
ایشان خبر داشتن و از کتب یونان

آگاه بودند چون بوسلمه و ابو شجاع و صلاح الدین
و عبد الصمد و عبد المجید و مهر بادی و ارمانی
و اگر یک یک گفته شود بطول انجامد از آن
سبب مختصر مفید یاد کرده شد باب

## اندر صفت فرزندان آدم که چون است

و زندگانیش چون بود و از حال بحال چون گردند
از آن گاه که آب بر رحم افتد که خواست خدای
تعالی باشد شش روز در رحم نطفه باشد
و پس از آن نه روز علقه بسته بود و بعد از آن

چون گوشت خاییده بود و آنکه در وی رگها
پدید آید باریک اندامها پدید آید راست و
درست و چون نود و نه روز بگذرد خدای
عز و جل فرشته بر و گمارد تا صورت او بنگارد
چون تمام کرد و بفرمان خدای عز و جل چون چهار
ماه و ده روز بگذرد و جان بدو اندر آید
بفرمان خدای تعالی و حکیمان چنین گویند که چون
جان در تن اندر آید و ساعت جنبان شود
چون [illegible] ماه شود زبان و موی و پوست

بدید آید و اندامها تمام بدید آید اگر خدای تعالی
تقدیر کرده باشد. بدین جهت ماه بیرون آید
نزید زیرا که هفت ستاره بروی تمام شده
باشد و در یافته و اگر از هفت در گذرد و بهشت
رسد اگر بیرون آید نزید زیرا که بطرف زحل باشد
و طبع سرد و خشکست و طبع مرگست و چون
نه ماه تمام شود بزید و زندگانی یابد اگر که
خداوند طالع بوقت بچه زادن اندران برج بود یا
خداوند طالع اندر میان الخمس زاید بود خاصه

اندر برج خاکی زیرا که مرحله ماه در خور دو طبعش
سرگرد و آنکه خدای عز و جل آدمی را چنان آفرید
از گوشت و استخوان و رگ و پی و در

٧٨

زیر هر پی رگیست و خون در وی همی رود
تا زنده میدارد و گوشت و استخوان پوشیده
است و پوست را مشور کرده

## باب اندر صفت تمثال مردم با آسمان

بدانکه در آسمان دوازده است و صورت برجست و
اندر آسمان هست و هشت منزلست و برج

مردم پیت و پشت پل است و در آسمان
دوازده برج است بتن مردم دوازده
سوراخ است ۲ گوش و ۲ چشم و ۲ سوراخ
بینی و دهان و دو پستان و ناف و ۲ محل معتاد
و دیگر در آسمان آفتاب و ماهتاب است
مردم را هم دو چشم است یکی مانند آفتاب
و یکی مانند ماهتاب و باز هر برجی را
سی درجه است مردم را سی دندان است
و در آسمان هفت ستاره است مردم را نیز

هفت اندام

هفت اندام است باب اندر
مثال مردم بزمین در زمین چشمها است
که آب خوش دارد و آب شور و آب ترش و
آب گنده و همچنین مردم را آب چشم شور
و آب گوش تلخ و آب دهن شیرین و آب
بینی گنده و در زمین کوهها است اندر
تن مردم استخوان و در زمین مرغزار است
در تن مردم موی بسیار است باب
اندر مثال مردم با سال بدانکه سال چهار

تر است تابستان و زمستان و خزان و

و بهار و در تابستان پادشاهی صفرا است

و گرم و خشک است زیرا جای زهره است

و در خزان پادشاهی سودا است بجای وی

سپرز است و در زمستان پادشاهی بلغم

است سرد و تر جای وی شش است و در بهار

پادشاهی خون است گرم و تر است جای وی

دل است که [illegible]

## باب اندر شناختن بول

اگر مرد

دلیل نهایتش نفرهای بیمار را تا یک روز از

طعامها پرهیز کند و بامداد بول را در آبگینه

کند هرگاه که زردی سپید و بیمار گون بود آنکه

بیماری وی از صفرا است اگر سرخ بینی بیماری

وی از خون است و اگر سفید بینی بدانکه بیماری

وی از بلغم است و اگر سیاه بینی که سپید

نبود بدانکه بیماری وی از سودا است و هرگه

که در هوا [illegible] آید خون بینی اگر

[illegible] (و) اگر بول سفید بینی [illegible]

علامت بیماریهای دراز بود و اگر بول

سیاه چنی و زیرش خون این نیز هم دشوار

به شود و اگر بول به سه لون چنی که بهم دیگر آمیخته

است بیماری صعب بود و هرگاه که شناختن

بول نیز دشوار بود بنگر بر شناختن رگ

## باب اندر شناختن رگها و صفتش

چون جستن رگ بیمار چنان بود که زه کمان

که انگشت بر نهی محکم جهد بیماری وی از

خون بود و اگر سبک جهد بیماری وی

اندر بول زرد بود و اگر نرم جهد بیماری وی از

بلغم بود و بیش علامت بول سیاه آن بود

که رگ چون زه کمان بجهد که بزه کنی و علامت

خون آن بود که رگ چنان جهد که کرم بر زمین

نرم نرم رود آن بیماری دشوار به شود

و اگر رگ چنان جهد که مرغی را بکشی بیماری

وی سخت بود و اگر چنان جهد که [illegible]

[illegible] سخت [illegible] بیماری [illegible] شود

و اگر رگ چون مار جهد آن هم دشوار به شود

اگر بیماری را بینی که روی سوی دیوار کند و گاه گاه دست بر سر نهد علامت مرگ بود

و اگر بیماری بینی که چشمش یکی خرد و دیگری بزرگ

آن هم علامت مرگ است و اگر بیماری

بینی که دست بر دل نهد با شتاب و خود را

برهنه کند و رگهایش بر خاسته بود و ناخنش

کبود بود این نیز هم علامت است و بدانکه

این نشانها که یاد کردم همه از قول حکیمان است

که بعمرهای دراز تجربه کرده اند و خطا کم افتد

## باب اندر شناختن طعم دهان

۸۳

اگر بیماری را بینی که طعم دهانش تلخ است

بدانکه از صفرا است و اگر گوید ترش است

از سودا است و اگر گوید شیرین است از خون

است و اگر گوید شور است و بی مزه

است از بلغم است

## باب اندر صفت رگها

بدانکه رگها در تن مردم

سیصد و شصت است و از وی صد و پنجاه

است که جنبان است و دویست و ده رگ است

کرپاکر است و اگر ازین رگهای نا جهنده
یکی جنبان شود اندام بدرد آید و بیمار شود
و این همه رگها بر دو قسم است و ازین جمله
صد و بیست رگ از اکحل اندر بسته شده است
و چون اکحل بگشایی ازین صد و بیست رگ
خون بیرون آید و صد رگ از باسلیق است
و دیگر از قیفال و این رگها که پیوسته است
او لطف خوانند و حکیمان گفته اند چون قیفال
بگشایی از همه تن خون آید زیرا که رگ قیفال

با همه رگها پیوسته است خاصه در سر و



چشم پیوسته است **باب**
**اندر صفت استخوانها** بدانکه اندر تن
مردم دویست و چهل و هشت استخوان است
بدست راست چهل و یک پاره است و ازین
جمله سه پاره بکف راست است و بدست
چپ نیز همین سبیل و چهل و هشت پاره
بند [illegible] پنج پاره انگشت
و دو استخوان ساق و دو پاره بزانو و یک پاره

برابر است و بران دیگر همچنین [illegible]
پاره استخوان پشت است و نود و در پهلوی
راست و چپ اندر است و هشت پاره
بکاسهٔ سر اندر است و ۳۲ و دندان است و
هشت سینه اندر است و این چهل سه صد و
شصت رگ است و دویست و چهل و
هشت پاره استخوان است که الله تعالی
بحکمت قدرت خود ساخت و آفرید والله
اعلم بالصواب باب

در شناخت رگها و پیهها که چو پیوسته است

۱۴۲

بدانکه صیبت و هشت پی است و بزیر
هر پی رگی است و خون همرو و تا ان رگ
و پی را نرم دارد هرچه بزرگ تر است پی او
محکم تر است و این پیوندها نگاه میدارد
بدانکه اندام مردم هفت است آنکه مردم
عامه و اند سر است و دستها و پشت
و شکم و سوم و پی و کیان گویند شش است
دل و جگر و زهره و شش است و اندر

مغز بسته است وان اندام پشت گشته است
و هفت دیگر بر آن اندامهای بیرونیست
اما آنچه بر اندر است که بیرون آمده است
از مغز پدید و شاخ شده است و یک شاخ
پیک چشم بیرون آمده است و شاخ دیگر
هرگاه که فسادی فتد بمغز اندر رود و بدین رگها
دیده است بصارت کمتر شود و دیگر رگها
پنهانست از مغز بیرون آمده است یکی
بزهره و یکی جگر و یکی دل و چهارم سپرز

و پنجم شش و ششم گرده هفتم مثانه
و دیگر این پنهانکه باندام ظاهر بیرون آمده
٨٥
است بهر دو دست بیرون شده است
و دیگر بهر دو پای و یکی بمغز اندر است
که همه پنهانکه پیدا از بامر رب العالمین
و در زیر هر یک رگی پر خون همی رود و آن همیشه
گرم بود و [illegible]

باب [illegible] حیوانات

[illegible] بدندان گشای خود

وارد سنگ بروی ماتک نزند نیکو و اگر
پاره پوست دست کفتار با سنگ با خود دارد
همه کس با وی خوش باشند اگر زنی دشخوار
زاید استخوان دست کفتار در زیر شش دود کند
در حال خلاص گردد و اگر خواهی که پسر یا دختر
بیاموزد دو جا و دیه بروی کار نکند پاره
دل کفتار با مشک مخلوط کند و بدست راست
کودک بندد نیکو آموزد و اگر مخنثی موی کفتار
(بسوزد) کفتار با روغن زیت بمقعد خود مالد کسی

[illegible] اگر کسی پیه خرس بگدازد و بر روی
مالد هر چیز که بیاموزد یاد گیرد اگر زهرهٔ خرس
با انگبین بیامیزد و بخورد بواسیر دفع شود
اگر خون خرس در جایی مالی موی بر نیاید اگر
مردی زهرهٔ خرس در ذکر مالد یا با خود
دارد چندانکه خواهد جماع کند اگر چشم راست
خرس خشک کند و بر کودک بندد نترسد
و دلیر شود و اگر [illegible] بر پهلو نمک [illegible] اشتها
پیه خرس بگدازد و با روغن زیت بیامیزد و

و در ابرو مالد موی بر آید **منافع خرگوش**

اگر خون خرگوش بهرک مالند بپرد و اگر زهره

خرگوش با روغن در زیر پای مالد سه روز کسی

دهشار که زنان بردارند باشد مطیع گردد و اگر

کسی را جگر درد کند خایه خرگوش خشک کند بسایند

و با شراب شاه دانه بخورد نافع بود اگر

دندان خرگوش بر دندان نهد که درد کند به شود

اگر زهره خرگوش در شراب کنی و بکسی

دهی در حال بیهوش گردد و اگر سرکه ترش در ماش

کنند [illegible] شش آید **منافع آهو** اگر شکنبه

آهوی دشتی خرد کند و بر روغن ریحان

۸۷

بپالایند و در موی زنان مالد دراز شود

و اگر مغز آهو بر روغن بجوشانند و در انگشت [illegible]

و [illegible] که سرفه دارد به شود و اگر خایه آهو

و کندر بکوبد و بر روغن زیت بپالایند

[illegible] چشم نهد و زن بخود برگیرد حیض باز

دارد **[illegible]** اگر کسی را بپهلو درد کند زهره

[illegible] با [illegible] با کد و بپالایند و با آب گرم در پهلو نهد

از موی

یا بخورد به گردد و اگر گوشت روباه [illegible]
پخته بخورد به شود و اگر دندان روباه به کودک
بندی در خواب نترسد اگر پیه روباه
در سر بندی درد سر ببرد و اگر در گوش نهی درد
به شود و **در منافع کوساله** اگر آب تاختن کوساله
در گوش نهی کری ببرد اگر زهره گاو و تخم
حنظل بیامیزی و بر پا دار [illegible] کوفته بر ناف
آنکس نهی که قولنج داشته باشد به گردد
اگر سرگین گاو و بر اماس مالی بنشاند اگر

کسی را زنبوری گزیده باشد و ندانی که چه گزیده

سرگین گاو و جو و نهی کرده **در منافع اسب**
اگر سنب اسب بسوزانی و خاکستر آن
ترکنی و بر پاره پشم نهی [illegible] که فرزند
مرده در شکم داشته بود بخود برگیرد در حال
از وی جدا گردد و شیر اسب بود دارو کسی
را که سرفه آید اگر عرق اسب بر شیر آمیخته
کنی [illegible] بدهی که ابستن باشد در حال
فرزند از وی جدا گردد و اگر کسی را اسب

خون شده باشد زهره اسب [illegible] دو پاره
مشک و سه قیراط آب زیره بخورد و به گردد
اگر کسی در خواب غرض کند دندان اسب
در سر او نهی هیچ کز نکند بشرط آنکه نداند در
منافع استر اگر زنی گوشت استر بخورد هرگز
بار نگیرد و اگر سم استر بسوزانی و با آب ترکنی
و به پنبه برگیرد هرگز آبستن نشود اگر چرک
گوش استر زنان بخورند آبستن نشوند
در منافع [illegible] گوش اگر طفل خرا سایه

[illegible] کند چنانکه کس آنرا نه بیند و بگوید و
در پوست آهو گیرد و بخویشتن بندد و
۸۸
مردم او را سخت دوست دارند اگر
سم خر بسوزانی و بسیاهی ترکنی و بر پاره
پشم نهی و زن بخود برگیرد فی الحال آبستن شود
و کودک هرگز نا افکند منافع اشتر اگر استخوان
ساق اشتر بسوزانی یا بکوبی و با آب بپزی
و در [illegible] گوشت کنی همه [illegible] اگر کسی
را رگ از گردش برآمده باشد

پشک اشتر بسایند و بر آنجا مالد آماس [illegible] اگر
مغز اشتر با انگبین بیامیزند و بخورد کسی دهند که
درد پهلو دارد نافع بود و اگر کمیز اشتر در سر مالی
درد سر ببرد و اگر موی اشتر بسوزانی و بر جراحت
نهی به شود و اگر کسی را چشم تاریک بود پاره
مغز اشتر با یک مثقال روغن کنجد بر سر مالد به شود
اگر زهره اشتر در گوش چکانی درد را ببرد
اگر موی اشتر بسوزانی و خاکستر [illegible] در بینی کنی
خون باز دارد و اگر کمیز اشتر هر جا که [illegible] آماس



[illegible] اگر پشک اشتر خشک کنی و بجدا و [illegible]
و هی صبر [illegible] را ببرد منافع کرگس اگر زهره
کرگس بگیرند و در چشم کسی کشند که آب آورده
باشد به شود و اگر پیه کرگس [illegible] زند و در فتیله
نو نهند و در گوش نهند کری را دفع کند اگر
زهره کرگس با انگبین در چشم کشند نافع بود
منافع [illegible] اگر چشم [illegible] در گوی بندی و
در زیر جا[illegible] نهی خواب [illegible] شود اگر
بنگهای [illegible] با خود دارد [illegible] جنگ نکنند

واگر پوست سر تاتا بر سر بندی [illegible] سپید

واگر خون تاتا در چشم کشی سفیدی ببرد واگر خایه

تاتا و دنبالش گوشت کند و بادبری از پرهای

وی در ان نهند هر چند انکه خواهد جماع کند واگر

تاتا را بکشد واندر کوزهٔ سفالین نهند و در تنور

گرم نهند تا خاکستر گردد و آن خاکستر در شراب کنند

هر که از ان شراب بخورد [illegible] المنتخب

حکیمان چنین گفته اند که تن [illegible] دوست

دارد از چهار چیز خود را نگاه دارد اول از بسیار

[illegible]

گفتن و بسیار خوردن و بسیار خفتن و

بسیار جماع کردن اما بدانکه هر که بسیار [illegible]

رویش زرد شود و آب پشت ببرد و زندگانی

٩١

ضایع بود و هر که آب بسیار خورد معده سست

کند و باد اندر شکم اندازد و بوی دهانش [illegible]

کند و گونه زرد کند و تخمه پیدا شود و جان و تن

را زیان دارد و زندگانی کوتاه کند هر که

[illegible] زیان های رنجوری بسیار [illegible]

[illegible] زیان دارد و سودا انگیزد و آب روی

ببرد و هرکه جماع بسیار کند رگ گردن [illegible]
و قوت ببرد و معده خشک کند و چشم را تاریک
کند و از جماع ناشتا [?] نیاید و جان و تن را
زیان دارد و [illegible] کاسی [?] کوتاه کند
و کم خفتن سر دل باریک کند و درد ببرد و
کم خوردن تن قوی کند و گونه سرخ کند و دل را
روشن کند [illegible] پشت زیاده کند و خشم ببرد
و چشم روشن [illegible] باب [illegible] اندر گرما
روغن بنفشه [illegible] و آب گرم بسر ریختن چشم را زیان
دارد

و [illegible] آب پشت کم کند منافع ماهی
هرکه ماهی تازه بخورد و همان روز شلغم بخورد از
قولنج بیم بود هرکه ماهی تازه بخورد و همان
ساعت جماع کند و [illegible] والقوه بیم بود
هرکه استخوان ماهی و تخم کرفس کوهی بکوبد و بر
ناصور بندد به شود باب [illegible] هرکه
خمر خورد و همانروز شیر خورد بد بود و هرکه بوقت
خفتن [illegible] شربت آب گرم بخورد درد سینه
و زکام [illegible] هرکه با مداد [illegible] منفعت [illegible]

92

موی بیلی و [illegible] بخورد بلغم ببرد و صفرا بنشاند و
حفظ بیفزاید هر که یکدانه هلیله با شکر طبرزد بخورد
یکهفته خون صافی کند و بلغم ببرد و صفرا بنشاند
هر که یکهفته سر و ریش بهلیله بشوید موی سفید
نکند هر که چوب شفتالو را خلال کند درد دندانها
بنشیند هر که جو سوخته با نمک اندر بینی کند
بوی دهان خوش کند هر که [illegible]
کنجد چرب کند و در گوش نهد [illegible] بیند
و هر که پا[illegible] ز روغن زیت [illegible]


بگوید [illegible] صور نهد ده ساله نافع بود هر که
کاسه سر مرده در زیر انگشت کند تب ربع داشته
باشد و دو کند دفع شود هر که دندان مرده با خود
دارد وی را درد دندان نکند هر که آب کاهو
در بینی کند خون از بینی باز دارد و هر که جماع ارزو
کند و خود را باز دارد آب پشت وی
مرده گردد و هر که بپای ایستاده جماع کند
رگ پای [illegible] گردد و درد پا پدید آید
و هر که شیرینی بسیار خورد [illegible] ببرد و صفرا

بنشانند چهار چیز دل را شاد کند [illegible] دیدن
دانش و نواختن سلطان و دیدن آسمان
روشن و دیدار دوستان چهار چیز
دل را کور کند خفتن بی وقت و گوش داشتن
ناکسان و کارهای اندر کارها و جفا دیدن از
نابودن مرد و ... چهار چیز دل را روشن کند
دیدن سبزه و دیدن [illegible] و ... دیدن
آسمان روشن و دیدن محبوبان خوش خوی
چهار چیز دل را ... قوت ... [illegible]

دارو ... بسیار بکرمابه و خوردن طعامهای
چرب و شیرین و یافتن مراد دل چهار چیز
تن را آزار کند جامه غلیظ پوشیدن و اندیشه
بسیار کردن و رفتن راه دراز و ... دوست
باز ماندن چهار چیز بیمار را تن درست
کند پرهیز کردن و طعام بوقت خوردن
و ... خوش و آواز خوش چهار چیز مردم
را ... غم دل و خنده بیگاه و بسیار عزای
کردن و ... ستی چهار ... روی

بیرو دروغ گفتن با خداوندگار و ستیزه بردن
بی ادبی کردن و اندر کارها سستی کردن
چهار چیز آب روی مردم زیاده کند
وفا داشتن و راست گفتن و نیکویی کردن
و با هر کس مدارا کردن باب
خرد اندر مغز است و قوت اندر بازوست
و خشم اندر زهره است و دیوانگی اندر طحال
و لگام اندر دل و دم زدن اندر شش و خانه
خون جگر است و خانه صفرا اندر زهره است

[illegible] طحال است و خانه [illegible]
95
هر کرا جگر قوی بود رویش سرخ بود و تنش
درست بود هر کرا گرده قوی بود با نشاط بود
هر کرا جگر سست بود رویش زرد بود و تنش
[illegible] غم و دیگر شراب از پای خورد و گوشت آب
[illegible] از زهره و پشت آب از جگر و چشم آب از معده
و ابرو از طحال و زردی آب از ناف و تنش
آب از [illegible] و پا آب از سر [illegible]
هر که تشنه کم خورد خون [illegible]

خورد خون ببوزد و سرکه یک شربت کشنیز باشد
بخورد و هم باشد که آن روز بمیرد **در منافع نعناع**
ارسطاطالیس گوید سرکه نعناع را بسیار خورد
بلغم را ببرد و آب معده پاک کند و معده قوی
کند و سرکه آب نعناع بخورد کرم اندر شکم بکشد
بقراط گوید سرکه نعناع در میان جامه نهد کیک
کار نکند اگر نعناع خشک با طعام بخورد
اندر [illegible] زول سرو اگر نان و نعناع خورد
معده را قوی کند [illegible] اگر جوب نعناع بسیار خورد

آب [illegible] را ببرد و السلام

**باب [illegible] اندر بیماریهای زبان**

۹۶

چون زبان آماس شد رگ قیفال باید گشاد
و آب کشنیز و گلاب و آب انار ترش
مضمضه باید کرد و چون زبان از دهان بیرون
آمده باشد باید مالیدن تا لعاب بسیار
[illegible] برود و اگر جایگاه سرد نشیند نیکو بود و غلاما
مزاج را باید دید تا چون [illegible] و اگر زکام
بر شام بود برگوشهای گرم بام [illegible] زبر

باید نهادن تا گرمی بمغز رسد نیکو شود و اگر
زعفران دود کند به بینی بردارد نیکو بود و اگر
شکم قرقر کند زیره با نانخواه و شونیز اندر طعام
بکار دارد نیکو بود و از میوه های تر و تازه پرهیز
کند بنفشه تر را و شه تره را بکوبند و آبش
بگیرند هر صباح بخورند و بود او پاک شود
و بعد از آن چهل روز پرهیز کند و غیر از نان
بی نمک چیزی نخورد **علاج جراحت نو**
دهند [illegible] را و خشک کند و بکوبد

و به چیزی سود و ناسور افشانند به شود **علاج نا**
**شخه** بگیرد تخم اسپند در باره اسپند بند و فا
نیم کوفته کن بهتر بود و شب در شیر اندازد
صباح بخورد نافع بود **علاج ناسور کهنه**
بگیرد مرداسنگ و بکوبد و با آب سرکه
خمیر کن. و با روغن کنجد بیامیزد و خمیر را نرم بکند
و بدو نهند نافع بود **بهق و برص** تر ره
فاما بریان ماکولان است و اصل آنرا
اگر پلنگ کوید بگیرد و در روغن [illegible] و برص

طلا کند فاما سر تره را چند از دو تن او را
بمالد و اگر خشک کند و چیزی با میزد و طلا کند
چهار روز تا بسوزد و پوست از وی جدا شود
و پخته شود و دیگر پوست تازه پیاورد و اگر کسی
را سگ دیوانه گزیده باشد حساب کند که
چند روز است برای یک روز یکعدد
و برای دو روز دو عدد و همچنان حساب کند
فاما باید که چهار روز بگذشته و اگر دو روز باشد
و بعد از آن دو عدد فیلان تره موی بنهد و فرو بندد



و فرو برد بفرمان خدای تعالی برای یکروز یکعدد
ماند هرچه از وی جدا شود و از آن زحمت خلاص
شود و اگر زن را فرزند نباشد بگیرد هیچ مترک را و در
آتش آرد بیت لی چربی بخورد خدای تعالی او را فرزند
دهد فاما هیچ مترک بدو نوع است یکی نر است و دیگری
ماده آنچه نر است پنج الف ساخ است و ماده
دو شاخ اگر وحصر ماده باید ماده باید خورد و اگر نر
باید نر بخورد و علاج اماس زانو اگر کسی را
در زانو اماس باشد که زیاده گرد و کعب

می آید و در جهت بود بروشن را بکوبد
و آبش را چهار روز بیاشامد آن علت از او
زایل شود و از برای شکم خون همچنین کند نافع بود
**علاج ابول** اگر کسی را بول در بند باشد شبه تره را
بجوشاند و نفس خود را در او نهد فاما همچنان
گرم گرم در آن آب نهد فی الحال بگشاید **در باب**
**مرهم** بگیرد آرد گندم نارین و سریشم و زرده
تخم مرغ و روغن گاو و با هم دگر مرهم کند و در پینه
کهنه طلا کند و بر او نهد تا سر آن گشاده گردد



**شربت اسهال** بگیرد پاتره مثقال سنا
مکی و شب در شیر نهد و صباح بجوشاند تا او زبان
مکی بیرون آید و بعد از آن در کشد از شیب و بالا
جنان عمل کند نافع بود **علاج خشکی چشم** بستاند
روغن بادام و در طاس کند و ذکر خود را
در میان آن نهد و بگذارد تا تمام روغن
بر خود کشد و در سر و چشم رود و نافع بود
**علاج باد اعضا** اگر کسی را همه اعضا باد
گرفته باشد و نتواند که حرکت کند و باد سرد باشد

بگیرد و چهار کلیچه را و پوست او را بتراشد و
عسل را قیام دهد و هر صباح بناشتا یکی را در
عسل بغلطاند و فرو برد و تا پیشین آب نخورد
شاید که کلیچه صباح درست از مقعد بیرون
آید و باد ازو زایل شود و در علاج فربه شدن
بموم روغن بلادری کند و یا یکدینار عقربث
یکدینار و دو دینار مرو و یکدینار بوره زرگران
و یکدینار برنج خشک و دو دینار دقاق نرم
و دانه و چهار تخم خیار و یکدینار دنبه گوسفند



و یکدینار موم کافوری و دو دینار بلادر خرد ها
در شیر گاو سرخ سه روز بخیساند و بعد سه روز
شیر تازه کند و بعد از آن بلادر خشک کند
و با این جمله نرم بکوبد و بپزد و حل کند و در
حمام رود اول در حوض مال [illegible] این
[illegible] شوید و بیرون آید و هر ماه سه روز
در اول ماه و سه روز در میانه ماه و سه روز
در آخر ماه عمل کند [illegible]ت فربه شود همه در
فربه شدن بگیرد [illegible] آب بجوشاند [illegible]

شب بگذارد و صباح بدست بزند و حل نماید
و بپالاید و باره عسل در میان وی این شربت چهار روز
بخورد در اول ماه و چهار روز در میانه ماه و چهار
در آخر ماه و سر و زبان تا بخورد بغایت فربه
شود **در آتش زدن که بروی کار نکند**
بگیرد چند عدد وزغ و در دیگ کند و بجوشاند
تا روغن از وی جدا شود و چند عدد سر بگیرد و
نرم بکوبد و در میان روغن اندازد و بهم برزند
تا آمیخته شود و بر خود مالد و در آتش رود که آتش

بروی کار نکند بهر جا که باشد آزموده است
**علاج گر** بگیرد مردار سنگ و نرم بکوبد با سرکه
و روغن کنجد خمیر کند و سه روز طلا کند گر زایل گردد
**علاجی که مویی بر نیاید** بگیرد یکعدد کیلا [illegible]
گلین و برشته و آب در وی ریزد و آب بخورد
و بعد از آن [illegible] شیر کند و هفت عدد [illegible]
[illegible] بگیرد و در میان شیر اندازد و سر بگیرد
[illegible] بگیرد و چهل [illegible] صبر کند تا [illegible] در میان
شیر بپوسید و گرد و بعد از چهل [illegible] بگیرد [illegible]

وآن شیر عسل بیالاید و صاف کند و هر جا که
خواهد که موی بر نیاید بمالد که موی بر نیاید و
آزموده است **علاج خون از کام آمدن**
یکمرده درم که روباه و پوست و چهار مثقال
شراب که از عسل ساخته باشند و کهربا آرد
کند و با شراب بیامیزد و [illegible]
برابر یک باقلی ناشتا بخورد و دو اثنی رشته
بگوشت گوسفند پخته گوشت نخورد و چاشنی
بخورد و از ماکولات [illegible] دگر پرهیز کند نافع بود

**علاج شبکوری** بستاند جگر گوسفند چهار

١٠١

نماز شام بکباب کند و بجای نمک کرج
بران افشاند و بخورد و نافع باشد **علاج**
**بواسیر** بگیر و حب الحویه را و آرد کند و
روغن دنبه با او خمیر کند و مرهم سازد و [illegible]
[illegible] گرم بشاند و رخت بسیار درد
پوشاند و از سر تا پای او بمالد تا اندامهاش
[illegible] گشنگی از وی زایل شود **علاج** [illegible]
ان اگر کسی را [illegible] [illegible]

او نازک و سفید بود چنانکه اگر ناخن بزنی بترقد
و آب زود بیرون آید یا سفید و به کردد
و دیگر جایی بیرون آید و اگر در حمام رود بدتر
باشد و در تابستان بیشتر باشد او را چهل روز
پرهیز باید کرد و ماست کاو در کیسه باید
انداختن تا آب رود [illegible]
کردن و جزوی آب کرده بر هم زدن تا حل
بعد از آن با پلاو خشک خوردن تا چهل روز
بعد از آن دارو بکار ببرد تا وجود او پاک شود

چنانکه هیچ خلط و غبار در وجود نماند و بعد از آن
روغن که نرم باشد شیب ناخن و گوش و ناخن
پا را و بینی و کف پا را اطلاک از آن رخصت
خلاص شود **علاج درد سر** بگیرد حنا را
و در آب اندازد تا حل شود و بعد از آن
[illegible] تا آب صاف بیرون آید و بعد از آن
آجر پخته در آتش اندازد تا سرخ شود و در میان
اندازد تا آب پخته شود و آن آب را بخورد
که درد سر را ببرد و حرارت را بنشاند علاج

کاشنی را بکوبد و آبش بگیرد و شب در استاره
پاک بنهد و صباح با ترنجبین در روی کند و بخورد
نافع بود چهار روز **علاج درد شکم** اگر کسی را
درد شکم باشد کنگل را بکوبد و در دیگ بنهد تا بجوش شود
و آبش بیرون آرد و صباح در میان آن
بنشیند تا شیب بغل تا چهار روز اگر باد
او در میان آب باشد نیک بود و کنگل
انست که اشتر میخورد بغایت نافع باشد
و باد از شکم زائل کند **باب**

اگر خواهی که زن حامله بار بنهد از دو چلپر و یک مثقال
حنا و در آب حل کند و بخورد و یکساعت
١٠٣
بگذارد و بعد از آن یک ملاقه روناس را
بکوبد و در آب حل کند و بخورد فی الحال فرزند
از او جدا گردد **باب** اگر خواهی که
زن را فرزند شود و شب [illegible] را [illegible]
یا کار رفتن تا بیرون آید با عسل خام خمیر کند
و [illegible] آن زن تا زنده باشد فرزندش
[illegible] اگر همان روز که این دارو خورده باشد

بگیرد بنیرک وسعبون زنخ و شافه کند و بر مقعد
برگیرد و سر در شیب و پا در بالا نجیپد دو
ساعت تا آن دارو نگه دارد و بیرون آید
او را فرزند نشود **باب** در شافه
[illegible] بگیرد بیخ بنیرک وصابون زنخ را
با [illegible] بکوبد و خمیر کند و شافه سازد و بخود
برگیرد و سردی زهار ببرد **علاج بواسیر**
چون دانه انگور از مقعد بیرون آمده باشد
وازسراد آب زرد تا خون بیرون [illegible]

سوزن بزنند و بیرون آید و با ناخن چین برد
یا سر تراش و شحم الانزار در آتش نهند تا بگداز تیز زرد
و آنجا که بریده باشد داغ کند تا خون او زایل
گردد و بعد از آن اکلیل الملک و گل خطمی و
زعفران و کافور و بابونج این جمله را بکوبد
و با روغن گل خمیر کنند و در پنبه کشند و طلا کنند و
چهار روز در مقعد نهند و آب سرد تر سازد
نفع باشد **علاج دیگر** چهار مثقال هلیله
دو بکوبند و تلخ را بگیرد و این هلیله و تلخ را

ور آب نهد تا حل شود و شب در استاره
باک نهد و صباح بپالاید و بنوشد تا اشتها آید
تب زایل شود و اگر هلیله زرد باشد بهتر باشد
علاج باد بکرد مغز گردکان و نمک بوزن
یکدیگر بکوبد و بر ان موضع نهد که درد میکند
ساکن شود و اگر باد سرد باشد توت سیاه را
با نمک و مغز گردکان در ان توت سیاه ریزد
و با همدیگر بجوشاند و در آنجا نهد که درد کند بجای
آفتاب یا آتش گرم کند [illegible] علاج [illegible]

اگر کسی را مقعد بیرون آمده باشد و درد کند

105

و خون بیرون آید آجری پخته را در آتش اندازد
تا سرخ شود و بیرون آرد و نفت در پای
آن آجر بریزد و نیم پخته در بالای آن اندازد
و همچنین گرم مقعد خود در بالای آن آجر نهد و
بنشیند تا ماند تنها چهار روز نافع بود علاج
بوی دهن سیر خام را چند نوبت بخورد
زایل شود علاج کف بغل با آب نمک
چند نوبت بشوید زایل شود علاج [illegible]

اگر کسی را سر تا پای آماس کرده باشد بگیرد

نخود و آرد گندم و در عسل کند که خام باشد

در برهم زند و در حمام رفته خود را بشوید

و بعد از آن در خود مالد باید که خود را بفوطه

پاک نکند و رخت در حمام بپوشد و بیرون آید

و خود را گرم نگه دارد چند روز چنین کند آماس

زایل گردد **علاج جوع الکلب** بدانکه گرسنگی

که در معده پیدا می‌شود و هر چند [illegible] میخورد

بیشتر می‌باید و هرگز سیری حاصل نمی‌شود [illegible] اگر [illegible]

طعام نخورد فریاد و فغان کند و فربه شود

بی حد باید که گوسفندی سیاه را پیدا کند و

سر روز پنج را بکشت و روده مقعده ایشان را

بیرون آرد و پاک کند و صباح ناشتا بخورد

و روده‌ها را فرو برد یک کاین کرم

و پس باز گردد و در آن روده چسپیده بیرون

آرد اما روده باید که دراز باشد تا یک سر بدست

[illegible] دیگر [illegible] و هر روز پنج را بدین ترتیب

[illegible] روز این کرمها همه بیرون آیند

اما غذا نیز هر روز چیزی کم کند که او از آن زحمت

خلاص یابد و نافع بود **علاج داء الثعلب**

بادیست که پیدا میشود که بریش افتد تمام

فرو ریزد و اگر موی سر زند و ابرو هم بدین

نهج گردد باید که سیر و نمک را بهم فرو کوبد

و آنجا که موی رفته باشد چندان ناخن زند

که ریش شود و بعد از آن طلا کند دو وازده

روز همچنان کنند زحمت از و زایل شود

**در علاج دنبل** اگر کسی را [illegible] برآید [illegible]

ریخته شود آل و به خشک کند و در پنبه

١٠٧

کنند طلا کند و در آن موضع نهد راه یابد و

نافع باشد **در علاج فربهی** بگیرد

پیه خر پس و در حلوا کند و بخورد و بغایت [illegible]

شود و اما پیه را بگدازد و بجای روغن [illegible]

**هم در فربهی** بگیرد عنزروت بکوبد خرد و [illegible]

میان آرد کند و در حمام رود و در گرم خانه

بنشیند و همه اعضای خود را بمالد و صبر

[illegible] بدان خود را پاک بشوید

و از حمام بیرون آید و بجامه خود را بپوشد و گهگهی
خود را آب نرساند بغایت فربه شود
**هم در علاج فربهی** بگیرد دو بلادر تازه
یکی نر و یکی ماده نر دراز بود و ماده گرد بود هفت
شبانه روز در شیر اندازد و هر سه روز
یکبار شیر تازه کند بعد از ان بیرون آرد
و پاره پاره کند تازه و این طلا در هاون نرم
بکوبد و بعد از ان پانزده مثقال [illegible]
حلبه [illegible] و اگر نه مثقال [illegible] پانزده

مثقال عنزروت و پانزده مثقال چهار تخم
و پانزده مثقال تخم مورد و پانزده مثقال اسپیداب
قلعی و این جمله را نرم بکوبد و بعد از ان در کاسه
کیلاس ریزد و دو بیضه را بگدازد و در میان
و بیضه گداخته ریزد چنانکه پالوده نرم باشد
و بعد از ان بدست بزند و بکفه دست
بسیار بمالد چنانکه تا رین شود و بعد از ان
[illegible] سرش [illegible] بپوشد و از شب چهار شنبه
ابتدا کند [illegible] اعضای خود را بمالد تا روی

ولب را بمالد که سطبر شود و دروی کنده گردد
امانه نخدان و بناگوشش را بمالد و صباح چنانچه سینه
بخوش دلی بگشت رود تا دل او گشاده شود و
هفت روز خود را آب به نرساند و روز هشتم
بحمام رود و خود را بسبوسی که بشوید و بیرون
آید و تا چهار روز هر شب وقت خفتن خود را
بمالد و طعام نیز موافق بخورد و بعد چند روز
بگشت رود و اگر میسر باشد [illegible]
نوع در آن مدت خود را خوش [illegible]

باشد. در آن زمان که داروها کوفته باشد ۱۰۹
هفت دانه پستان [illegible] این داروها نرم کند
و همه در هم خمیر کرده چنانکه گفته شد عمل کند
بغایت فربه شود علاج پستان [illegible] دیگر
ودر چنبه را و نرم بکوبد و بعد از آن پاست گاو
را و زرمینی که نواند و گرد و باشد [illegible] زیره
تا آب با سبت و زهرا و [illegible] دوازانی
[illegible] با در چنبه بیامیزد و در آن جا که باد گرفته
باشد طلا کند نافع بود تا چهار روز در علاج

زرد بیا بگیرد و [illegible] نک [illegible] اور است
کاو پیا میزود و بدو و [illegible] تا بخوره چهار روز زردی
از و زایل شود و علاج [illegible] واند بگیرد بیخ انار
ترش یا شیرین [illegible] از اپیرون کند و
وزن او آب بریزد و در دیگ کند و سه روز
آتش ضرب بخورد روز چهارم آنرا بجوشاند
چنانکه یک وزن آب بماند و چند قدم
ببالا برود و بعد از آن شربت بیکدم باز
کشد و چند قدم بدود و اجابت کند و دو نوع [illegible]



نر و ماده نر خلطه دراز بود و ماده خلیطه گرد
چون این شربت بیاشامد از بیخ بکسلاند
و بسیار نافع بود در علاج بستگی بول اگر کسی را
بول در بند بود روغن زیت بستاند و در طاس
بریزد و در حمام رود و سر و بیضه خود را با ذکر
در میان روغن نهاد و بنشیند و صبر کند تا
تمام روغن را بجوشش کشد که هیچ نماند چون
[illegible] در وجود آنکس رفت باز بیرون خواهد
آمد آن زمان بول و سنگ و ریگ شانه

همراه بیرون می آورد نافع بود علاج [illegible]

[illegible] بستانند بزر قطونای سفید و همچنان درست

نکوفته در چشم ریزد و چشم را برهم نهد تا در چشم

بگدازد و درد استخوانی که باشد بیرون کند

چهار روز همچنان کند نافع بود علاج [illegible]

بگیرد یکمثقال کرفس و یکمثقال حب النیل و یک

مثقال تربد و یک مثقال کتیرا و تمکی و نیم مثقال

برنگ کابلی و نیم مثقال قسط [illegible]

بکوبد و بپزد و بعد از آن پنج مثقال خراوج

مثقال مغز کردکان باهم دیگر بکوبد و خمیر کند و

۱۱۱

سه حب بسازد و در روز شیربرنج بخورد

و بعد از آن این حبها فرو برد و پاره را

بدود که آن کیسهای کدو دانه همچنان درست

بیفتد و بعد از آن سرکه ترش و آش ترش

بخورد تا آنجا داغ شود و دیگر پیدا نشود

علاج [illegible] بگیرد یکمثقال [illegible] مثقال حبه

[illegible] مثقال کوکرد یا هشت مثقال بعد

از آن جوهره را در دست نهاد و آب

و دهن تکشد و روغن گاو و یا کنجد حل کند حنه را
در میان اندازد تا حل شود و کرده در میان دارو
و خمیر کند و سه شب و دو روز سر دو دست
و سر دو ران بمالد و شب دست در میان ران
نهد و بخسبد و صباح بحمام رود سه روز همین
عمل کند نافع بود **علاج درد شکم** نعنا را بکوبد
و باره عسل را بجوشانند تا قیام گیرد نعنا در وی
ریزد و شافه کند و بر خود گیرد ۴ روز **علاج [illegible]**
بگیرد کعب گاو تازه و در آتش اندازد تا بسوزد

و بعد از آن در هاون بکوبد چهار روز صباح
ناشتا بالعسل برزند و بخورد نافع بود **علاج**
**بواسیر** بگیرد اکلیل الملک و گل خطمی و
بابونه و زعفران و کافور [illegible] بکوبد
و بپزد و بعد از آن پنبه کهنه را پاک کند و آن
دارو [illegible] بر دو و چهار روز بر مقعد بندد و
خود را با آب پاک کند [illegible] رت
[illegible] که مضر باشد [illegible] اگر
پیدا کند طشت بزرگتر و آب گرم بریزد و در میان

بنشیند و شیر گاو زرد و عرق شراب در میان
این آب گرم بنشاند چنانکه آب تا کمر رسد
یا شیب ناف پشت روغن گاو بمالد اما
اول که مرهم بر بواسیر خواهند نهاد و ان
پیش ازان بر مقعد نگاه کند که همچون دانهٔ انگور
از مقعد بیرون آمده است یا همچون تکمه دراز
کشیده سر او را سوزن بزند و ابریشم یا به ریسمان
بکشد از بند و گره بزند ریسمان را بار دو بار کشد روز
و در این چنین که در آب نشیند صاحب بواسیر



قوت کند و ریسمان را قوت کند بواسیر از
بیخ برآید نافع بود **علاج دیگر** بگیرد گوگرد و پاره
و گردکان و زن همه یکی را اول گوگرد را در هاون
اندازد و بکوبد و آرد کند و بیرون آرد و بعد
ازان گردکان را با پوست در آتش اندازد
تا بسوزد و بعد ازان بکوبند و در میان روغن
اندازند و خمیر کنند و شب چهارشنبه در خود
مالد و سخت در میان ران خود نهاد و بخسبد
و با هیچکس سخن نکند تا صباح و بعد ازان

چهار روز دست و روی خود را نشوید و
خود را آب نرساند و روز پنجم در حمام رود
و خود را آب گرم بشوید زایل گردد علاج
امتلی اگر شخصی بسیار خورده باشد و امتلی گرم
شده باشد فی الحال قی بکند و او را در جای
بگیرد [illegible] ت را و زنگار و بلیله کابلی
و برگ [illegible] و [illegible] بوزن یکی همه خورده کرده
و مقعد [illegible] بنهد چون [illegible] الکوره
باشد [illegible] و خون آب و [illegible] آب بیرون کشد



و بعد از آن این داروها بر وی افشاند و مرهم زفت
حب الجوبه بر بالای آن نهد و چهار روز طلا
کند و آب سرد نرساند و از طعامهای بسیار
نخورد و پرهیز کند نافع بود حکم علاج بواسیر
بگیرد زبرک کار و کران و مغز استخوان گاو
و بر سر آهنی موریانه خورده باشد بنهد و زیر آ
بر بالای آن بمالد تا یک طرف [illegible] شود
و یک زنگ آهن بگدازد و چنانکه [illegible] باشد
باشد و عنزروت پاره حل کند و [illegible] یک ماه [illegible]

بر بالای آن ریزد اگر خواهد سانه سازد و اگر
خواهد مرهم نافع باشد علاج ریشش دهن بگیرد
پوست حنا و انڈ را بسوزد و نمکان و
اندک نیل با همه کرآرد کند و سه روز صباح
ناشتا در دهن افشاند خلاص شود علاج
اگر کسی را باد کرمه باشد چنانکه بهلو بر بهلو شود
گرویدن بگیرد برگ مرکوح دو وزن آرد گندم
بهای برابر باهمدیگر آمیزد و حلوا سازد و چهار
صباح ناشتا آنرا بخورد و از چیزهای بادی بگریزد

خوردانکه دارد زحمت از و زایل شود
علاج ذکر نرمک شدن بگیرد چیت درم چوب
115
ببلاب و در سایه خشک کند و چیت
درم ذکر گاو را در سایه خشک کند و همه را
بکوبد و شصت عدد کرم در زمین می باشد
آنرا هم در سایه خشک کرده و اگر ذکر گاو درم
نشود بسوهان چوب سائیده شود و چیت
درم شیر گاو [illegible] ازم گوشت
در شیر کنند و سه روز در آفتاب نهند تا پرورده

شود و در سر ماهی در اول ماه طلا کند بزرگ شود
و آن معروف است و مجرب است ساختن
عبیر بگیر کبابه و بیخ بنفشه و صندل زرد
خوش بوی و عنبر و لادن اندکی مشک و گل سرخ
این جمله را نرم بکوبد و در شیشه کند و گلاب
بریزد و در آفتاب نهد تا چهل روز هر گاه که
گلاب کم شود دیگر بریزد تا این چهل روز تمام
شود و میان شیشه خشک شود بعد از آن
در هاون اندازد و بکوبد و بیزد عبیر خوشبوی

شود معجون ابو علی جهت وضع فالج و عرق

النسا و قولنج و کلم شولی و بواسیر و درد
چشم و درد دندان بگیر جوز بویا ده مثقال آمله
پنج مثقال دارچینی ده زعفران یک مثقال نیم مثقال
مشک افیون نیم مثقال سنبل دو مثقال
جدا جدا بکوبد با سه چندان دو عسل معجون سازد
که مجرب است معجون یاقوتی جهت خفقان
و سودا پس قوت دل [illegible] و کیفیت
شراب انگوری دهد اول یک ساعت شش درم

مرجان ۴ درم یاقوت رمانی دو درم ورق
طلا یک مثقال ابریشم نیم مثقال کهربا یک مثقال
طباشیر سفید ۳ درم صندل سفید ۷ درم سرخ
پنج درم گل مختوم دو درم ساذج هندی یک مثقال
عود هندی سه درم پوست زرشک ۳ درم
گاوزبان پنج درم بهمن سفید دو درم بهمن سرخ
دو درم راوند چینی ۲ درم تخم کاسنی سه درم
کافور دو مثقال شیر اشتب دو مثقال ابریشم
خام سوخته ۳ درم هلیله کابلی بیست درم

انار شیرین چهل درم شراب سفرجل بیست
درم جمله را کوفته و بیخته با همدیگر بیامیزد و در آب



معجون کند و چهل روز در میان جو نگاه دارد و بعد
از آن بخورد نافع باشد **دوای مشک**
ضعف دل و معده و خفقان و مرضهای
سوداوی را سودمند دارد و بادی که زنان را بود و از
آبستنی پدید آید سودمند است زرنباد یکدرم
درونج عقربی یکدرم بهمن [illegible] سفید از هر
یک مثقال با جهار درم شیطرج هندی چهار درم

سنبل الطیب چهار درم قاقله چهار درم
قرنفل چهار درم جمله را کوفته و بیخته با عسل معجون کنند
نافع باشد **معجون اطریفل** درد باد و چشم زاید و
بواسیر را سود دارد و معده را گرم کند و
لون روی را نیکو کند. هلیله کابلی سه درم هلیله
سیاه سه درم بلیله سه درم شیر آب آمله
درم از دانه بیرون کرده فلفل سه درم بوزیدان
ربع درم بسبایج یکدرم شیطرج هندی یکدرم
شقاقل یکدرم تودری سرخ و زرد از هر یک



یکدرم لسان العصافیر یکدرم بهمن سرخ و سفید
از هر یک یکدرم حب فلفل یکدرم کنجد
سفید یکدرم خشخاش یکدرم جمله کوفته و بیخته
با عسل سرشته و چهل روز میان جو نگاه
دارد و بعد از آن بخورد نافع باشد **معجون معتدل**
بهمن سرخ [illegible] درم شاه تره ده درم گل سرخ
ده درم بهمن سفید ده درم هلیله کابلی ده
درم سنای مکی ده درم لسان الثور ده درم
جمله کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشته

در جهت حاجت بکار دارد نافع بود

روغن توتیا یکبر و چهار درم توتیا و چهار درم
زنگار و چهار درم قلیه جداگانه بکوبد و بابل
خمیر کند و دو عدد بوته بسازد یکبوته بزیر و یکی بر
بالا و زیرین را سوراخ کند و طاسی
در زیر آن بنهد و پاره روغن بزند
اگر روغن کنجد بود یا زیت بهتر
باشد و در زیر کوره بنهد تا او چکیده
شود و اگر بجگاه میل آهن هر راه او بکند

تا چکیده شود و بعد ازان مثل چهار ده
درمی یک تنکه شاه رخی
و نیم تنکه شاه رخی
القیاس والله اعلم
بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبینا
محمد و آله اجمعین این مختصریست که پادشاه جهان
هلاکو خان ضعف الله عذابه بمولانای
اعظم نصیر الدین فرموده است در معرفت
جواهر و تنسوق نامه ایلخانی نام نهاده

اندر معرفت مروارید دانه آبدار
بی عیب باشد نیم دانگ بچهار دینار بخرند و
چون تسو باشد بهشت دینار بخرند و چون
دانگی باشد بشانزده دینار بخرند و در وزن بها را
افزاید و اگر بدو دانگ رسد بعد از آن بها
مضاعف [illegible] و هر چه بدو دانگ رسد آنرا
[illegible] یعنی چون دو دانگ [illegible] و نیم باشد
بها از آن صد و هشتاد و [illegible] باشد یا دویست
دینار چون چهار [illegible] وزن [illegible] بها مضاعف

بود و بعضی دانه چون نیم دینار بود و بها پانصد
دینار برسد و اگر اندر وزن چیزی اید بها زیادت شود
و انرا تعلق بارادت فروشنده و رغبت خرنده
بود و بهترین همه نجمی خوانند و بعضی سفید و بعضی کاه
رنگ و انرا که وردی خوانند و مروارید نیک
باشد از گرمی آتش زیان برود و از گرمی
تن مردم و از آتش برود و بوییهای تیز چون
مشک و کافور زیان دارد و جای نمکین
بد باشد و آمیختن جواهرها با همدیگر بد بود و چیزهای تیز



چون سرکه و نوشادر سوده و پوسیده کند
و اگر باحتیاط دارد در شیشه باید کرد و کنج
باید گرفت و هر سال دو بار بیرون آرند
و جایی نهند که نمکین و گرم باشد و الا انجا زردی
بپچد و بزیان آورد و خاصیت آن در معجونها
کنند و انرا قوت دل و خون از گلو برآمدن باز
دارد و در داروهای چشم کنند [illegible] بجوری
نگاه دارد و روشنی بفزاید یاقوت
برنگ رمانی باشد و بسیار ازان اندکی بدانه

[illegible] اند سرد و نیک بود و بعد از آن ارغوانی
بود اندکی تیره و بعد از آن سبز و شعاعی بر
مثال پر طاوس تیز الوان و بعد از آن سپید
رنگ و یاقوت زرد هم ازین انواع باشد
بهترین همه شمشی بود برنگ زردآلو و دیگر نارنجی
و دیگر کاهی و دیگر سفید و یاقوت سفید برنگ
بلور باشد و فرق میان بلور و یاقوت بوزن
که یاقوت از وی سنگین تر است و سخت تر
و قیمت یاقوت رمانی اگر بوزن تسوی باشد

سه دینار و اگر محوج باشد بها دو باره شود
و نیم دانگ هشت دینار زیاده ده دینار و سه تسوی
دینار و دو دانگ پنجاه دینار و نیم مثقال
دویست دینار و چهار دانگ شصت دینار
و پنج دانگ هفتصد دینار و یک مثقال هزار دینار
ابوریحان گفته است یکمثقال یاقوت پاک صافی
سرخ که سوراخ و عیب نداشته باشد و محوج
و طولانی پنج هزار دینار [illegible] و هرچه بدین
مقام رسد بها از ترتیب بیرون شود و بحجب

قیمت فروشنده وارادت خرنده بود بها
توان کرد اما ارغوانی بها سه یک وطاووسی
بها ده یک و رمانی زاید و آسمان گون نا است
و یاقوت زرد اگر نیکو بود شفاف و آبدار
یکمثقال پنجاه دینار ارزد و دیگر اجناس همچنین
از یاقوت سفید از بلور چیش خرند یاقوت را
نشانها باشد اول آنکه همه سنگهارا بساید
بجز الماس که او را نساید و عقیق را بخراشد
دوم آنکه او را شعاعی باشد که جز لعل هیچ جوهر

دیگر نشان آن شعاع سیم آنکه از همه جوهر [illegible]
بود و در آب کم آرانند سفید نماید و چون بیرون آورند
با رنگ خود آید و اگر خواهند که جهت مفرح ها
بسایند در آتش چند بار برند و بیرون آرند
تا نرم توان سودن جلا دادن یاقوت جزع
یمانی بسوزانند تا باشد آهک شود و در آب
خاصیت
بسایند و بر صفحهٔ مس مالند تا جلا یابد
یاقوت اگر با خود دارد از طاعون ایمن باشد
و اگر در دهان اندازد تشنگی بنشاند و در چشم

پادشاهان عزیز باشد و در مفرحها سودمند
ونشاط افزاید وقوت زیاده کند وخون صافی کند
ودر چشم روشنی افزاید خواجه ابوریحان اعتبار
کرده است یاقوت آسمان گون مثقال
از یاقوت سرخ پنج دانگ و ۳ تسو چندان
باشد بشکل بزرگی از زمرد چهار دانگ و از لال خورد
چهار دانگ [illegible] جو واز مروارید چهار دانگ
کم دو جو واز عقیق چهار دانگ کم دو جو از بید
همچنان و از جزع و بلور چهار دانگ کم دو جو



آزمایش تاب توان کرد که جایگاهی پر آب
کند یک یک جواهر در میان نهد و می نگرد
تا چه قدر آب بیرون میشود بدل آن جوهر بود
صفت زمرد انواع زمرد بسیار است
واز همه بهتر آن بود که سبز باشد و اما زرد و شفاف
وصابونی وحضره ومجوح وباقی برین قیاس کند
وزمرد زود شکسته شود وبسود تا چون اسود
وطاقت آتش ندارد وسنگهای سبز بسیار باشد
که بزمرد ماند وقیمت زمرد بعضی گفته اند

درمی پنجاه دینار و سه درم دویست دینار و
پنج درم هزار دینار و در قدیم یکپاره دوازده
درم بوده و به دوازده هزار دینار مغربی فروخته اند
و آنچه خفیه بود کم قیمت شود **خاصیت**
**زمرد** هرکه با خود دارد قوت دل دهد و از غرق شدن
ایمن بود و در [illegible] زند و دیگی
زمرد سوده و از زهرها که داده اند خلاص دهد و اگر
موی و پوست بریزد و زنان جهت رشوا نند
بر زبان نهند و زود به شود **تعریف الماس**



یکی سفید باشد و یکی شفاف مانند آبگینه و بلور
دیگر اندکی با زردی زند و زیتی خوانند
و سیم اندکی برنگ سیماب زند و آن را ایمانی
خوانند چهارم با سبزی زند و گفته اند سرخ رنگ
و سیاه هم باشد امتحان الماس را سرها تراشیده
و جز بسرب شوانش شکست درمیان گیرند
و خایسک بر وی زنند بشکند و الماس را چون گرم کنند
و آب سرد و برف برو ریزند اگر سفید و نیکو
بیرون آید سخت نیکو بود و چون کما رها و موم نهند

و مقابل بدارند رنگی باشد و قوس قزح نماید گو
بود خاصیت الماس چون الماس با خود
از صاعقه ایمن باشند و الماس سوده دردار
و نداند که رد از نادر بکار برد و الماس بر مثقب
نشانند و سنگهای سخت را سوراخ کنند
صفت
لعل در قدیم لعل نبوده است و قیمت و خبا
در هیچ کتابی نیست و سبب پدید آمدن
او آن بود که زلزله سخت پدید آمد و کوهها
بشکافت آن جایی که لعل بود پدید آمد اول سرخ

یافتند و بعد از آن زرد و لعل زرد از سرخ کمتر
و سبز و بنفش گویند هست قیمت لعل پیازی که
مانند پیاز سرخ باشد اگر آبدار و صافی و شفاف
بود بهای آن زر ۱۳۶ بهای زر مروبس
تمر و وبس عبابی و دیناری بها بچهار دانگ
آید و دوی و دیگر را قیمتی بود خیانت لعل
بیجاده به لعل ماند و بلور رنگ کرده هم لعل ماند
و بیجاده از لعل سخت‌تر بود و بلور رنگ کرده
چون آفتاب دارند سفید نماید بعضی و سبوون

برود و لعل هم بسودن سرخ بود محافظت لعل همچو

مروارید و خاصیت او نزدیک بخاصیت

یاقوت باشد. تعرف فیروزه آن فیروزه که صافی

و آبدار و مجوّج و یکانی بود یک مثقال سی دینار

و دو مثقال بهفتاد دینار و سه مثقال صد و پنجاه

دینار و اگر سطبر باشد سرکه دینار ربع پنج دینار شود

فیروزه چندرا قیمت آن بود تا حدی که هیچ نرخ نرزد

محافظت فیروزه همچو مروارید باید کرد. منفعت

فیروزه چشم را سود دارد و اگر کسی با خود دارد

بر خصم فیروز آید و پادشاهان او را پسندیده



اند و رسم پادشاهان چنان بود که آفتاب

بحمل آمدی جواهرهای قیمتی حاضر کردندی و در آن

می نگرستندی و در قدحهای شربت اغذا جسدی

و آن شربت بخوردندی و میل بفیروزه بیشتر

کردندی. معرفت عقیق اگر برنگ یاقوت

سرخ باشد بغایت نیکو و آبدار بود و بهای

بسیار بخرند و بسیار باشد که بیجاده و یاقوت

مشتبه شود اما باتش فرق توان کرد و بعضی

که متغیر نگردد و یاقوت تشنگی را بنشاند [illegible]

جزع معادن جزع یمن باشد هیچ سنگ از وی محکم‌تر
نباشد بوزن عقیق نزدیک از جزع گونه بود سیاه
و سرخ و سفید و آمیخته برنگهای مختلف و بعضی بود
خطها کشیده و در بعضی صورتها تمام و نا
تمام و حکما گفته اند که هر که جزع با خود دارد بسیار
اندوهگین شود و خوابهای سهمگین بیند و میان او
و مردمان خصومت افتد اگر در کودکان بندند
آب از دهن ایشان بسیار رود

معرفت مینا

همچون آبگینه معمول بود و انواع سازند برنگهای
مختلف و سبز از همه بهتر باشد که [illegible]
کند و از مینا ظرفها سازند چون قدح و کوزه
و غیره انگشت مینا سنگی است که زرش بسیار
داده باشند و بالش تا صافی شده است و
آبدار شفاف و محکم گشته از آن ظرفها
ساخته اند و آبگینه سوده در داروی چشم بکار دارند

معرفت چینی

کاسه و قدح و صحن از آن
سازند گل او را [illegible] کنند بسیار برود

شود اگر زهر در وی کنند عرق بر وی نشیند و
سفالش در دارو چشم و دندان بکار دارند
معرفت کهربا چون زرد و شفاف بود چون بر
جایها بالند [illegible] و گیاه ریزه خرد برگیرد و صمغ
درخت است در داروها بکار دارند و خون از گلو
بر آید [illegible] زدارد وقتی هم باز دارد و بر ورم گرم
بندند [illegible] ودارد و خاصیت [illegible] است
که چون بخود دارند چشم بد کار نکند معرفت سنباده
هم معلست زرد صافی و شفاف و دو گونه

بود یکی بهتر بود و نشان او آن باشد که [illegible]
شود همچون گرده و دیگر بهتر آن از آتش با هم آید
خاصیت ۱۳۹ و خاصیت کهربا نزدیک بود معرفت
سنباده سنگی بغایت سخت باشد و حکاکان
بآن کار [illegible] کرده و بآن [illegible] بسیار سنگهای سخت
را [illegible] سوراخ کنند و چون بسوزند و [illegible]
[illegible] کهنه کنند نافع باشد

والله اعلم بالصواب

## در دیدن ماهها

در دیدن ماهها که هرکدام را بچه باید
دید در تجربه بدانکه چون ماه نو ببیند
و بدان نظر کند ماه محرم در چیزی روشن
باید دید مثل آینه و آب و یا در فیروزه
تا کارهای بسته گشاده گردد ماه
صفر در پشت پای خود نظر

کند یا در روی اطفال و وداع باید کرد
تا بسلامت بگذرد ماه ربیع الاول
در روی [illegible] یا در آب ایستاده
باید نگریست ماه ربیع الآخر
در روی فرزند نیکو روی نرینه باید
دید یا در آب روان [illegible] ماه
جمادی الاول در روی مرد جوان یا در دست
و پای خود باید نگریست و در شاخ
درخت و در روی کودکان یا کنیزکان

تا برسیدن ماه جمادی الآخر نخست
در روی نیکو باید نگریست پس در
طعام و چیزی خوردنی و در آب
تا دشمن ضعیف گردد ماه رجب
در آسمان باید نگریست پس در
زمین پس در روی خداوند دولت
تا فایده دهد ماه شعبان در جامع
قرآن و در چیزها که آیین دین
باشد و در دست و پای خود باید

نگریست تا مبارک باشد ماه رمضان
در روی پادشاهان و اصحاب دیوان
باید نگریست [illegible] شوال در فیروزه
و چیزی از ریاحین و درختان سبز باید
نگریست ماه ذوالقعده در انگشترین
فیروزه یا در آب [illegible] و آن باید
نگریست تا مبارک باشد ماه
ذوالحجه در روی قضات و
علمای دین و خداوندان باید نگریست

تا مبارک باشد والله اعلم

بالصواب

**چون ماه نو بیند این دعا بخواند**

اللهم اجعل لنا هذا الشهر اوله صلاحا

واوسطه نجاحا وآخره فلاحا برحمتک

یا ارحم الراحمین

**نوع دیگر**

اللهم اجعل لنا هذا الشهر رحمة

وشهر مغفرة وبرکت وشهر سعادت

وشهر سلامت وشهر انابت و

شهر عبادت وشهر کفایت برحمتک

یا ارحم الراحمین

۱۳۴۲ م

**در بیان چهوون شناختها**

چون خواسته که بدانی چون آفتاب

برآید سایه خود را پی کند هر گاه که

سایه خود هشتاد قدم باشد **اول**

ساعت باشد **دوم** ساعت چهل قدم

باشد سیوم ساعت بیست قدم
باشد چهارم ساعت ده
قدم باشد پنجم ساعت پنج قدم
باشد ششم ساعت دو قدم
نیم باشد هفتم ساعت با قدم آمیز
باشد وچون آفتاب در خانه عقرب
در آید دوم ساعت دو نیم قدم باشد
سیم ساعت ده قدم باشد چهارم
ساعت بیست قدم باشد ششم

ساعت هشتاد قدم باشد والله اعلم
بالصواب

تم

۱۳۳



ماه محرم [illegible] بلبل اندر صحن [illegible] اند [illegible] ماه و

اول ربیع [illegible] الاول [illegible] مرغ [illegible]

اول شعبان [illegible] [illegible]

ماه رجب [illegible] [illegible]

شمشیر در رمضان [illegible] شوال [illegible]

ذالقعده [illegible] ذالحجه [illegible]

علم



